



Patriarchy and Social Linguistics in Poetry; A Case Study of the Concept of Patriarchy in Iranian Myths

Ahmad Sepantamehr¹

*PhD Candidate, Department of Persian Language and Literature,
Islamic Azad University, Birjand Branch, Birjand, Iran*

Majidreza Khazaivafa²

*Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Birjand, Birjand Branch, Iran
(Corresponding author)*

Ali Mandegar³

*Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature,
Islamic Azad University, Birjand Branch, Birjand, Iran*

Received: August 15, 2023

Accepted: Nov 3, 2023

Abstract

Language can be studied from various perspectives. One of the methods for studying linguistic variations in society is examining cultural sources such as stories, novels, musical productions, poems, and ancient myths. Among the topics that have received significant attention in the media and have an important place in the representations is the concept “gender”, particularly the representation of masculinity or femininity. The representation of patriarchy has various positive and negative aspects and varies across different cultures. The portrayal of a powerful and influential man is influenced by the components of a culture and its role and position within that context. This study aimed to explore the representation of patriarchy in a positive form in ancient Persian poetry from the perspective of social linguistics. To achieve this, verses that have a clear connection with the subject matter of the research, that is, gender-based linguistic interaction, were selected. Using Barthes’ three-level semiotic analysis method, the representation of the male character and specifically the father, as well as the linguistic position of the

1. Email: alfmehr@gmail.com

2. Email: majidreza.vafa@gmail.com

3. Email: a.mandegar.70@gmail.com

father compared to other roles, were analyzed from the perspective of social linguistics. The results on that the ancient poetry showed the representation of male linguistic control, linguistic dominance of the father over other roles, the absence of dialogue, and the establishment of a framework for making requests from the central male figure (father), as well as gendered language in linguistic interactions. This representation is based on the ideology and patriarchy discourse in society, and although it has been considered positive in society and culture, it does not hold the same position and role in contemporary society.

Keywords: Social Linguistics, Iranian Myths, Father, Patriarchy, Linguistic Dominance



<https://doi.org/10.22067/jlkd.2023.83924.1187>



مردسالاری و زبان‌شناسی اجتماعی در شعر (مطالعه موردی: مفهوم پدرسالاری در اساطیر ایرانی)

احمد سپنتامهر، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
مجیدرضا خزاعی وفا، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)
علی ماندگار، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
صص ۵۳-۸۹

چکیده

زبان از منظرهای مختلفی قابل مطالعه است و یکی از روش‌های پژوهش دگرگونی‌های زبانی در جامعه، پژوهش در منابع فرهنگی جامعه از قبیل داستان‌ها، رمان‌ها، تولیدات موسیقایی و اشعار و اساطیر کهن است. از مقولات مورد توجه رسانه‌ها که در بازنمایی‌ها جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است، مقوله جنسیت و به‌طور ویژه بازنمایی جنسیتی مردانه یا زنانه است. نمایش مردسالاری جنبه‌های مختلف مثبت و منفی دارد و در فرهنگ‌های مختلف دگرگون است و نحوه به تصویر کشیدن مرد دارای اقتدار و تأثیرگذار برخاسته از مؤلفه‌های یک فرهنگ به نقش و جایگاه او در همان بستر و زمینه است. هدف پژوهش حاضر، مطالعه شیوه بازنمایی مردسالاری در شکل مثبت در شعر کهن فارسی از منظر زبان‌شناسی اجتماعی است. به این منظور، ابیاتی که در ارتباط روشن‌تری با موضوع تحقیق، یعنی تعامل زبانی مبتنی بر جنسیت، هستند انتخاب شده و با استفاده از روش تحلیل نشانه‌شناختی سه سطحی بارت، نحوه بازنمایی شخصیت مرد و به‌طور مشخص پدر، همچنین جایگاه زبانی پدر در برابر دیگر نقش‌ها از منظر زبان‌شناسی اجتماعی تحلیل شده است. نتایج به‌دست‌آمده، نشان می‌دهد در شعر کهن شاهد بازنمایی از نوع کنترل زبانی مردان، فرادستی زبانی پدر در برابر دیگر نقش‌ها، غیاب گفتگو و بسترسازی برای درخواست از مرد کانونی (پدر) و همچنین جنسیت‌زدگی در مرادفات زبانی هستیم که این بازنمایی مبتنی بر ایدئولوژی و گفتمان مردسالاری در جامعه است و هرچند مثبت قلمداد می‌شده است در جامعه و فرهنگ کنونی آن جایگاه و نقش را بر عهده ندارد.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی اجتماعی، اساطیر ایرانی، پدر، مردسالاری، فرادستی زبانی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۲۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۲

پست الکترونیکی:

1. alfmehr@gmail.com

3. a.mandegar.70@gmail.com

2. majidreza.vafa@gmail.com

۱. مقدمه

مفهوم پدر در فرهنگ و ادب همه ملت‌ها و زبان‌ها از جمله در زبان و ادبیات کهن فارسی دارای اهمیت و قداست به شمار می‌رفته است. باین‌وجود، واژه پدر و مضمون‌های مرتبط با آن در متون ادبیات کلاسیک تا پیش از مشروطیت بیشتر به صورت اشارات، تلمیحات، شخصیت‌های قصه، داستان‌ها و مرثی و مدیحه‌ها به کار رفته، اما در ادبیات معاصر اشعاری در قالب‌ها و مضامین کاملاً مشخصی درباره پدر سروده شده است. ادبیات ملی ایران، به دلیل برخورداری از شالوده‌های عمیق اساطیری با خاستگاهی پیش‌تاریخی، از متونی هستند که قابلیت تحلیل اسطوره‌شناختی و کهن‌الگویی دارند. اشعار با مضامین پدر، پدرمثالی اسطوره‌ای و کهن‌الگویی نه تنها از موضوعات قابل طرح در متون حماسی بوده بلکه از دیدگاه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است. بر این اساس، در این پژوهش برترین نمونه‌های اشعار با مضامین پدر به شیوه توصیفی، تحلیلی، مقایسه‌ای و کمی در تمام ادوار ادبیات فارسی به‌عنوان مسئله اصلی مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به این موضوع، ابتدا به تاریخچه و پیشینه اشعار پدر از ایران باستان تا قرن دوازدهم با تأکید بر انواع ادبی تجزیه و تحلیل شده و سپس نمونه‌هایی از اشعار شاعران معروف ارائه شده است. ادبیات معاصر با تقسیم‌بندی به سه دوره مشروطیت، پهلوی و انقلاب اسلامی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

۲. مبانی نظری تحقیق (زبان، جنسیت و قدرت)

زبان جنسیتی مبین هویت زبانی متمایز زنانه و مردانه است؛ زیرا هر دو جنس نظام‌ها یا رمزهای ساختی خاصی دارند که معرف جنسیت آن‌هاست. این زبان اشکال نحوی و قابلیت‌های زبانی متفاوتی را به وجود می‌آورد. تفاوت‌های جنسیتی در استفاده از زبان بارز است، چون زبان جنسیتی به نحو متمایزی معرف ساخت اجتماعی هویت جنسیتی بوده و تفاوت جنسیتی و نه ذاتی زبان را باز می‌کند. دهه ۱۹۷۰ آغاز مطالعات درباره نسبت زبان و جنسیت بود که با آثار رابین لکاف شروع شد. این نظریات به سه دسته نقصان، تفاوت و سلطه تقسیم می‌شوند. در واقع، جنسیت‌زدگی زبانی شیوه‌ای مناسب برای کنترل زبانی از سوی گروه‌هایی فرادست جامعه است. در این میان، دو دیدگاه کلی تفاوت و سلطه اهمیت بیشتری دارند.

نخستین دیدگاهی که از بسیاری لحاظ مورد توجه اولین زبان‌شناسان طرفدار برابری جنسیتی قرار گرفت دیدگاه تسلط (سلطه) بود. رابین لکاف (۱۹۷۳) معتقد است زنان به این دلیل که فاقد اقتدارند و زبانی محتاطانه دارند با زبانی

ضعیف صحبت می‌کنند (پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۳: ۳۵).

دیدگاه مهم دیگر، که بخشی از آن در انتقاد به دیدگاه تسلط مطرح شد، «دیدگاه تفاوت» است. دیدگاه تفاوت تا حدودی مشخص‌کننده رفتار زبانی زنان با نگرشی مثبت‌تر است و اخلاق نیز نفوذ می‌کند و در این ارتباط است که زبان و جنسیت و قدرت به هم پیوند می‌خورند و می‌توان تفاوت نابرابری و سلطه‌طلبی در این عرصه را آزمود. این بدان معناست که نقش جنسیت از زاویه زبان در حوزه سیاست جریان می‌یابد؛ طوری که جنسیت به انحاء گوناگون از امکانات زبانی در توزیع قدرت زنانه مردانه متأثر می‌شود. این جلوه‌ها حتی در خصوصی‌ترین ارتباطات آدمی با خودش نیز نمود پیدا می‌کند (محمدی اصل، ۱۳۸۹: ۹۷).

داستان‌های قومی عمدتاً موفقیت مرد را با کار بیرون از خانه گوشزد می‌کنند؛ درحالی‌که سکوت و اطاعت زن را شرط توفیق زن می‌شمارند. انتظار ما از سخنگویی زنان و مردان متفاوت است؛ چنان‌که صراحت لهجه مردان و بیان تلویحاً ملاحظه‌آمیز زنان را می‌پسندیم و در غیر این صورت، زن رک‌گو را سلطه‌طلب و بی‌تربیت قلمداد می‌کنیم و فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا را شایسته او می‌دانیم (همان: ۹۸)؛ بنابراین، زبان عاملی فرهنگی است که می‌تواند محدودیت‌هایی برای فرهنگ فراهم آورد. پس زبان جنسیت زده فرهنگی را ترویج می‌کند که بر اساس وجود رابطه سلسله‌مراتبی موجود در آن، یک جنسیت در موقعیتی بالاتر از جنسیت دیگر قرار می‌گیرد و می‌تواند با تسلط بر آن اعمال قدرت کند.

۲-۱. زبان و کلیشه‌های جنسیتی

کلیشه عقیده‌های به‌شدت ساده شده در مورد نگرش‌ها، رفتارها و انتظارات یک گروه یا فرد است و معمولاً بار ارزشی دارد. یکی از کلیشه‌های مهمی که رسانه‌ها در جامعه اشاعه می‌دهند، کلیشه‌هایی است که در آن زنان به‌عنوان جنس دوم و افرادی بی‌کفایت و فرودست بازنمایی می‌شوند (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۸).

از نظر فمینیست‌ها، رسانه‌های جمعی نقش بازنمایی کلیشه‌ها یا تصورات قالبی جنسیتی را بر عهده می‌گیرند. یکی از نکات قطعی دربارهٔ صفات یا خصیصه‌های مربوط به کلیشه‌ها یا تصورات قالبی این است که برای صفاتی که به مردان منسوب می‌شود، بیش از صفاتی که به زنان نسبت می‌دهند اهمیت قائل می‌شوند. قدرت، استقلال و تمایل به خطرپذیری در برابر ضعف، زودباوری و تأثیرپذیری اغلب مثبت تلقی می‌شود. این تفاوت در ارزش‌هایی که با صفات مردانه و زنانه تداعی شده است، ممکن است تا حد زیادی به‌نوعی برجسب مربوط باشد که به برخی خصوصیات زده می‌شود. شیوهٔ اطلاق معانی روان‌شناختی به برخی از رفتارهای خاص تا حدی تعیین می‌کند که این

رفتارها تا چه حد مثبت یا منفی پنداشته می‌شوند (کولومبوگ، ۱۳۸۷: ۲۹-۲۸). معمولاً جنس به زیست‌شناسی بدن و جنسیت به مفروضات و اعمالی فرهنگی اشاره می‌کند که برساخت اجتماعی مردان و زنان را هدایت می‌کند. در نتیجه این گفتمان‌ها و اعمال اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جنسیت‌اند که ریشه فرودستی پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های فرهنگی و اجتماعی، زنان را به نحو خاصی در رسانه‌ها بازنمایی می‌کنند و از این طریق افکار و اندیشه‌های قالبی و کلیشه‌ای را تداوم می‌بخشند. جنسیت‌زدگی، تعصب یا تبعیضی است که افراد بر اساس جنسیت خود تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر، رفتار، گفتار، منش یا هر واکنشی که از اعتقاد به فرودستی زنان برخاسته باشد و باورهای اجتماعی ناشی از آن راه را بر فعالیت‌های زنان می‌بندند. این اصطلاح در میان جنبش‌های فمینیستی موج دوم، در قیاس با نژادپرستی ساخته شد و هر دو اصطلاح بیانگر رشد نوعی آگاهی بود به ستمی که به زنان و رنگین‌پوستان اعمال می‌شد. تبعیض جنسیتی در حقیقت پرابلماتیکایی است که جنبش‌های آگاهی‌بخش زنانه و اساساً فمینیسم بر اساس آن به وجود آمده‌اند.

به باور نجم عراقی، در بررسی مفهوم جنس گرایی دورویکرد عمده وجود دارد: رویکرد اول ناظر بر آن است که این ویژگی نوعی نگرش و عاطفه ناخودآگاه است که در جریان اجتماعی شدن و شکل‌گیری هویت جنسی از سوی افراد آموخته می‌شود. این در حالی است که رویکرد دوم بر نسبت تبعیض جنسیتی با سایر شرایط مرتبط و مشابه آن از جمله استعمار طبقاتی، نژادپرستی و... است (مهملی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۶).

جنسیت‌زدگی زبانی یکی از عواملی است که ممکن است باعث شود زنان تصویری منفی و کلیشه‌ای از خود دریافت کنند و در نتیجه بر انتظارات مردان یا خود آن‌ها از آنچه شایسته زن است تأثیر بگذارد. در واقع، جنسیت‌زدگی زبانی شیوه‌ای مناسب برای کنترل زبانی از سوی گروه‌های فرادست اجتماعی است. زبانی جنسیت زده است که کاربرد آن تمایزی بی‌ادبانه، نامربوط، یا ناعادلانه را در میان جنسیت‌های مختلف به وجود آورده یا ترویج نماید (برآگین، نقل شده در پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۱).

۲-۲. زبان و بازنمایی رسانه‌ای

امروزه، مفهوم بازنمایی در مطالعات رسانه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است. این مفهوم با تلاش‌هایی که برای ترسیم واقعیت صورت می‌گیرد رابطه تنگاتنگ دارد. بازنمایی را تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و زبانی تعریف می‌کنند (۱۱، ص ۱۲۷). هال (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که واقعیت به نحو معنادار وجود ندارد و بازنمایی یکی از شیوه‌های کلیدی تولید معناست. معنا صریح یا شفاف نیست و از راه بازنمایی درگذر زمان یک‌دست باقی

نمی‌ماند. بی‌تردید، جهان مستقل از بازنمایی‌هایی که در آن صورت می‌گیرد وجود دارد، اما معنادار شدن جهان در گرو بازنمایی آن است. بازنمایی فرهنگی و رسانه‌ای نه امری خنثی و بی‌طرف، که آمیخته به روابط و مناسبات قدرت جهت تولید و اشاعه معانی مرجح در جامعه در جهت تداوم و تقویت نابرابری‌های اجتماعی است (۱۲، ص ۱۶۶). بازنمایی یکی از مراجع تولید فرهنگ است. بازنمایی فرایند ذاتی تولید و مبادله معنا بین اجزای یک فرهنگ است و این امر مستلزم به‌کارگیری زبان، نشانه‌ها و تصاویر برای بازنمایی چیزهاست. بازنمایی به این نکته اشاره دارد که پدیده‌ها فی‌نفسه معنادار نیستند، بلکه معنای پدیده‌ها محصول چگونگی بازنمایی آن‌هاست (سروری زرگر به نقل از هال) (سروری، ۱۳۷۸: ۴۰). باید تأکید کرد که هر محصول یا تولید رسانه‌ای، به‌ویژه تولیدات رسانه‌های تصویری، اعم از خبر، مستند و حتی سخنرانی یا مراسم دعا و نیایش، با واقعیت آن‌ها بسیار متفاوت‌اند و در واقع، در فرایند ارتباطات رسانه‌ای، رسانه به بازنمایی واقعیت اقدام می‌کند و به‌طور حتم، معنای تولیدی در این فرایند، معنای تولیدشده رسانه به شمار می‌رود نه آنچه در واقعیت وجود دارد و رسانه همواره در این فرایند خنثی و بی‌طرف نیست. در حقیقت، خنثی نبودن بازنمایی رسانه‌ای ناشی از خنثی نبودن زبان است یا بهتر است بگوییم به علت بهره‌گیری رسانه از زبان، چنین پدیده‌های حادث می‌شود. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت جهانی که رسانه‌ها آن را ترسیم می‌کنند، همانند جهانی که ما احساس می‌کنیم، یک مجموعه سازمان‌یافته فرهنگی از مقوله یا مفاهیم کلی است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۱).

زبان، به‌مثابه مجرای تولید و توزیع معنا، نقش مهمی در هرگونه صورت‌بندی اجتماعی و فرهنگی دارد. به سبب اهمیت زبان در فرایند بازنمایی است که کنترل و نظارت بر عقاید و رفتارهای دیگران از طریق ساختن و شکل دادن معنا میسر می‌شود و در این میان، زبان رسانه و واسطه ممتازی است که معنا از طریق آن تولید می‌شود و انتقال می‌یابد. اگر معنا نتیجه قراردادهای زبانی، فرهنگی و اجتماعی و نه چیز ثابتی در طبیعت باشد، در آن صورت معنا را هرگز نمی‌توان ثابت و قطعی فرض کرد؛ یعنی معنا در ذات چیزها وجود ندارد، بلکه معنا ساخته و تولید می‌شود (۱۱، ص ۲۲). به‌طور خلاصه، می‌توان گفت به‌کارگیری زبان در ساحت رسانه چه‌بسا در جهت هدایت افکار عمومی یا انحراف آن به کار گرفته شود، زیرا این زبان است که می‌تواند بازنمایاننده حقایق باشد یا حقایق را وارونه کند و آن را واقع‌نما عرضه کند.

۲-۳. بازنمایی تبعیض‌آمیز جنسیت در رسانه‌ها

زبان می‌تواند در بازنمایی زنان و مردان مبتنی بر عدالت یا عادلانه باشد یا در مقابل تبعیض‌گرایانه و جنسیت‌محور.

منظور از جنس و جنسیت چیست؟ همان‌طور که قبلاً ذکر شد، جنس به طبقه‌بندی زیست‌شناختی اشاره دارد که معمولاً قبل از تولد محقق می‌شود. جنسیت به طبقه‌بندی اجتماعی اشاره دارد که با رفتار خاصی در ارتباط است. جنسیت‌گرایی چیست؟ زبان جنسیت‌گرا، زنان و مردان را به‌طور نابرابر بازنمایی می‌کند؛ گویی افراد یک جنسیت تا حدودی از لحاظ انسانی ناقص‌ترند و پیچیدگی کمتری دارند و در مقایسه با جنسیت دیگر حقوق کمتری دارند. زبان جنسیت‌گرا همچنین در بردارنده کلیشه‌هایی درباره زنان و مردان است؛ گاهی اوقات به زیان مردان، ولی اغلب به زیان زنان. در مجموع، در بسیاری از جوامع، مردان جایگاه‌های بالاتری را در مقایسه با زنان اشغال کرده‌اند. مردان همچنان از دارایی و اموال بیشتری برخوردارند و نسبت به زنان درآمد بیشتری دارند. هنوز بیشتر سیاست‌مداران، مدیران سازمان‌ها، قضات، استادان دانشگاه‌ها، جراحان و کارگردانان مردند. این موضوع محل بحث است که آیا استفاده از زبان برای فروکاهیدن جایگاه مردان همان اثر را دارد که از زبان برای این منظور استفاده می‌شود، زیرا روابط قدرت تشکیل‌دهنده زیربنای استفاده از زبان، برای مردان و زنان، متفاوت است (توماس، ۲۰۴۴: ۷۶-۷۷). یکی از نمونه‌های بارز تبعیض‌گرایی جنسیتی در زبان رسانه‌ها نشان‌دار بودن واژگان است. بسیاری از اوقات، واژگان به‌صورت ملموسی به نفع مردان و به زیان زنان نشان‌دار هستند.

برای مثال در صحبت از جراح، پزشک یا استاد دانشگاه، به نحوی واژگان به کار می‌روند گویی این واژگان در اصل برای جنس خاصی وضع شده‌اند و اگر برای جنس دیگر به کار روند، باید به‌صورت نشان‌دار باشد. واژگانی مانند یک پزشک خانم، یک استاد زن یا جراح زن تلویحاً بیان می‌کنند که اصل بر مرد بودن در این مشاغل است و یک پرستار مرد تلویحاً حاکی از این است که اصل بر زن بودن پرستاران است. لازم به ذکر است که اغلب پرستاری به لحاظ شغلی در جایگاه پایین‌تر از دیگر مشاغل یادشده دانسته می‌شوند، بنابراین می‌توان تفسیر کرد که این‌ها حاکی از جنسیت‌گرایی زبان (رسانه‌ها) هستند و براین اساس، مردان در جایگاه طبیعی یا بالاتر هستند (توماس، ۲۰۰۴: ۷۹).

۳. روش‌شناسی

در این پژوهش، تلاش می‌کنیم با استفاده از روش تحلیل نشانه‌شناسی سه‌سطحی رولان بارت نحوه بازنمایی مردسالاری در اساطیر ایرانی را از منظر زبان‌شناسی اجتماعی تحلیل کنیم.

الگوی تحلیل نشانه‌شناختی بارت بر معنای ضمنی و صریح هر نشانه تأکید می‌کند. هر نشانه ممکن است علاوه

بر معنای صریحی که دارد، معانی ضمنی نیز داشته باشد. در نشانه‌شناسی، معنای صریح و معنای ضمنی در حقیقت مفاهیمی هستند که با رابطه دال و مدلول سر و کار دارند و دو نوع مدلول از هم متمایز می‌شوند: مدلول صریح و ضمنی. معنا هر دو را شامل می‌شود. بی‌تردید، هیچ‌یک بر دیگری اولویت ندارد و بافت تعیین‌کننده است. معنای صریح با عباراتی همچون مبتنی بر تعریف، معنای بدیهی یا معنای مبتنی بر دریافت عام یا مطابق عقل سلیم توصیف کرده‌اند (چندلر، ۱۳۸۶: ۲۱۷).

عبارت معنای ضمنی به تداعی‌های اجتماعی فرهنگی و شخصی (ایدئولوژیک و عاطفی و...) نشانه اشاره دارد. عواملی چون طبقه، سن، جنسیت و تعلق قومی و نژادی مخاطب و مشابه آن در شکل‌گیری معنای ضمنی دخالت دارند (سجودی، ۱۳۹۰). دلالت ضمنی می‌گوید که هر دال فقط سازنده یک مدلول نیست، بلکه مدلول‌هایی متفاوت و گاه حتی متضاد می‌سازد. درست به همین دلیل می‌توان پیام را فراتر از معناهای از پیش نهاده تأویل کرد (احمدی، ۱۳۹۱).

درکل، بارت سه مرحله از دلالت را معرفی می‌کند:

مرتبۀ اول، دلالت صریح است؛ در این مرحله نشانه از یک دال و یک مدلول تشکیل شده است؛

۲. مرتبۀ دوم، دلالت ضمنی است که نشانه دارای دلالت صریح را در حکم دال خود می‌پذیرد و مدلولی تازه را به آن منصوب می‌کند؛

۳. مرتبۀ سوم، ایدئولوژی است. دلالت ضمنی و دلالت صریح در تلفیق با یکدیگر ایدئولوژی را تولید می‌کنند. در این مرتبه، نشانه‌ها بازتابی از اصلی‌ترین مفاهیم متغیر فرهنگی هستند که حامی یک دیدگاه جهان‌شمول خاص مانند پدرسالاری، آزادی، خردگرایی، عین‌گرایی، نژادپرستی و... است (همان: ۲۱۷).

۴. داده‌های پژوهش

۴-۱. پدر در اوستا

پدر در اوستا به صورت «پیتَر و پِتَر» آمده و در زبان امروزی به صورت پدر تلفظ می‌شود. پیشوند (پی، پِ، پ) به معنی پاینده و نگهبان و (تَر، دَر) پسوند فاعلی هستند. چون وظیفه پدر محافظت و نگهبانی از خانواده بوده است، این نام را بر او نهاده‌اند (انقطاع، ۱۳۹۵).

در زبان انگلیسی father از همین ریشه است. مرد از ریشه «مَرْتَن» اوستایی است. مَرْتَن صفت است؛ به معنی مُردنی و درگذشتنی، این واژه اغلب با واژه «گیه» به معنی جان و زندگی آمده است، «گیه مَرْتَن» در اوستا همان است

که در زبان پهلوی «گیو مرد» و در زبان فعلی کیومرث تلفظ می‌شود، که به معنی زنده فانی و درگذشتنی است. در باور ایرانیان باستان کیومرث جد اقوام آریائی هاست. (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۴۱۴ و ۴۳۰)

مترادفات پدر

اطلاعات بیشتر واژه	
پدر	واژه
۲۰۶	معادل ابجد
۳	تعداد حروف
pedar	تلفظ
اسم	نقش دستوری
(اسم) [پهلوی: pitar]	ترکیب
(به ویژه انسان)	مختصات
pedar	آواشناسی
WS	الگوی تکیه
۲	شمارگان هجا

آباء: اجداد، اسلاف، پدران، پیشینیان، نیاکان و اخلاف

آقا: ارباب، افتدی، خداوندگار، خواجه، سرور، سید، صاحب، کارفرما، مالک، مخدوم، بابا، پدرشوهر، همسر و مخدوم

آقازاده: پسر، پدر، فرزند و بنده‌زاده

آب: ابو، باب، بابا، پدر، والد و ابن، ام

ابوی: آب، بابا، پدر، والد و والده

۲-۴. مفهوم پدر

مفاهیم پدر در فرهنگ و ادب همه ملت‌ها و زبان‌ها از جمله زبان و ادبیات غنی فارسی از اهمیت و قداست ویژه‌ای برخوردار است.

شاعران کوشیده‌اند تا تصویری از پدر دلسوز و فداکار را که همیشه در کنار خانواده است و همواره مراقب و نگهدارنده آن‌هاست برای مخاطبشان به تصویر بکشند. آن‌ها در جای‌جای اشعارشان تلاش کرده‌اند تفاوت‌های زنانگی و

مردانگی را بیان کنند؛ زیرا می‌دانند اگر می‌خواهند پدر باشند، می‌بایست از افکار، احساس و هرگونه رفتار مغایر با ارزش‌های پدر دوری کنند. این دوگانگی در شعر شاعران باعث شده است که ناخودآگاه بسیاری از اشعارشان تحت تأثیر اندیشه‌های مردانگی و معرفی پدر شایسته و الگویی آرمانی برای فرزندان قرار بگیرد.

۳-۴. تفاوت بین مرد و پدر

بین مرد بودن و پدر تفاوت است و این اینکه هر پدری می‌تواند مرد باشد ولی هر مردی پدر نیست. مرد زمانی به مقام پدری می‌رسد که دارای فرزند و پذیرای مسئولیت‌های پدری باشد، پدر مردی است که یک یا چند فرزند را به فرزندپذیری پذیرفته است. او همچنین باید به‌عنوان پدر دارای ویژگی‌های پدرانه و عمل‌گرا نیز باشد. نقش پدر در زندگی فرزندان اهمیت دارد؛ بنابراین پدر بودن بیشتر از یک مسئله ژن، بیولوژیکی و عمل‌لحاق است. پرورش و تربیت کردن فرزندان در کنار با او بودن معنا پیدا می‌کند.

از سوی دیگر، بابا یک اصطلاح احساسی و ارزشی است. پدر شدن به معنای پذیرفتن تمام مسئولیت‌های مربوط به کودک و کمک به رشد جسمی، عاطفی و عقلی اوست. پدر مسئول سلامت روانی، جسمی و عاطفی کودک است، برخلاف پدری که مسئولیت‌های خود را بر عهده نمی‌گیرد و در نقش یک مرد مسئولیت‌گریز ظهور پیدا می‌کند تا یک پدر مسئولیت‌پذیر.

وجود فرزند در نظام خانواده، مرد را در جایگاه ارزشمند با عنوان جایگاه پدری قرار می‌دهد. پدر خانواده، تداوم وجود خویش را در ثبات خانواده، تولید و پرورش فرزندان می‌داند و همه تلاش خویش را صرف حمایت و مراقبت از خانواده به کار می‌گیرد. پدر شادی خویش را در شادی خانواده و موفقیت خویش را در گرو رشد و تکامل آن‌ها می‌بیند. خانواده نیز او را تنها تکیه‌گاه خویش شمرده و اقتدار او را به رسمیت می‌شناسند.

خوشبختانه برای پدران درست مانند مادران، بیولوژیک نقش مهمی در پدر خوب بودن، ایفا می‌کند. مطالعات نشان می‌دهد تا یک هفته بعد از به دنیا آمدن بچه، میزان هورمون اکسی‌توسین در بدن مردان بالا می‌رود. این هورمون به نام هورمون عشق شناخته می‌شود و احساس وابستگی و محبت را در بین افراد بالا می‌برد. زمانی که پدران با فرزندان‌شان بازی می‌کنند میزان این هورمون افزایش می‌یابد. پدر بودن بر اساس تحقیقات، میزان تستوسترون بدن را کاهش می‌دهد. این تغییر زمانی که پدر از فرزند خود مراقبت می‌کند، قوی‌تر می‌شود و به همان مقدار احساس خشونت را کاهش می‌دهد و به همان میزان میل به نگهداری و محبت را بالا می‌برد.

۴-۵. کارکرد پدر

پدر در ادبیات در نقش‌های، مرد، شوهر، پدر بزرگ، پدر شوهر، پدرزن و... نمود پیدا کرده است، ولی بحث مورد نظر در این پژوهش، پدر با ویژگی‌های پدرانه است.

مرا همچون پدر بنگر نه همچون شوهر مادر پدر را نیک واقف دان از آن کژبازی مضمهر

(دیوان شمس، ج اول، ۱۳۷۵: ۴۰۸)

خویشی میان پور و پدر، نه یاری میان شوهر و زن نیست

(بهار، ج اول، ۱۳۸۲: ۲۳۲)

با توجه به ابیات فوق شعرا بین شوهر و پدر بودن تفاوت قائل می‌شود و رتبه پدر را چند پله بالاتر از مرد بودن و شوهر مادر بودن معرفی می‌کنند پدری که دارای عاطفه، پیوند خویشاوندی و دارای ویژگی‌های پدرانه است را بیان می‌کند.

۴-۶. جایگاه پدر در خانواده و جامعه

درباره پدر و اهمیت وجود او در خانواده همین بس که از دیدگاه اسلام، پدر نقشی ویژه و وظایف بسیاری در نهاد خانواده و در رابطه با تربیت کودک دارد؛ به طوری که حتی مادر، قادر به ایفای برخی از این وظایف نیست حضور مؤثر و مشارکت پدر در امور تربیتی باعث می‌شود، تا کودک پدر را صاحب قدرت بداند و به او تکیه کند. وقتی پدر کنار می‌کشد یا کنار گذاشته می‌شود، ناخودآگاه این تصور برای کودک ایجاد می‌شود که پدرش ضعیف است و از پس کارها بر نمی‌آید. در نتیجه به طور طبیعی نمی‌تواند به یک فرد ضعیف تکیه کند و رابطه سالم او با پدر مخدوش می‌شود و برایش خلأهای می‌سازد که با هیچ چیزی پر نمی‌شود.

نقش پدر در گذشته در درجه اول به عنوان یک تأمین کننده نیازهای مادی و اقتصادی خانواده بود که در دوره معاصر از این کارها شده است و به انجام کارهای مربوط به حیاط، تعمیر یک خودرو، شرکت در فعالیت‌های ورزشی بچه‌ها و یا به نمایش گذاشتن دانش و حکمت مشغول است. او مطمئناً شام درست نمی‌کند و لباس نمی‌شوید و قطعاً مسئول اصلی مراقبت از فرزندانش نیست. در طول ۵۰ سال گذشته، نقش پدر در خانواده‌ها به صورت قابل توجهی تغییر کرده است. امروزه یک پنجم از والدین، مردانی هستند که در حال ایفای نقش‌هایی هستند که به صورت سنتی توسط یک پدر و یک مادر باهم انجام می‌شد. پدر از نظر کودک مظهر قانون و عدل و انصاف است و می‌تواند پناهگاه خوبی برای خانواده باشد. روش پدر، مهر و انصاف و نیز ظلم و ستم و قدرت پدر در رفتار و آینده کودک اثر می‌گذارد.

برای دهه‌ها روان‌شناسان و دیگر محققان تصور می‌کردند که رابطه مادر فرزندی از روابط دیگر میان اعضای خانواده مهم‌تر است. آن‌ها بیشتر روی این رابطه متمرکز بودند و چنانچه بچه در موردی مشکل پیدا می‌کرد، آن‌ها نقش مادر را برجسته‌تر می‌کردند یا حتی ممکن بود او را سرزنش کنند؛ اما همان‌طور که زمان گذشت، دانشمندان متوجه نقش مهم پدر در زندگی کودکان شدند. همانند مادران، جسم پدران برای پدر شدن تنظیم شده است و اصول پدر بودن درست به اندازه مادران و حتی بیشتر از آنان مهم و تأثیرگذار است.

نقش پدران در زندگی فرزندان گاه بیشتر از مادران است. نقش پدر و مادر در رفتارهای فرزندان بسیار مهم و حیاتی است، درست است که این احساسات درباره پدر و مادر وجود دارد؛ اما در مواردی نقش پدر حتی مهم‌تر از نقش مادر است. مشکلات رفتاری، افسردگی، احساس مورد سوء استفاده قرار گرفتن و عدم تطابق با محیط بیشتر با رفتار پدر مرتبط است تا مادر. در عین حال عشق پدران به فرزند در مواقعی نسبت به عشق مادر به آنان قدرتمندتر عمل می‌کند. اینکه فرزندان بدانند از طرف پدرشان پذیرفته شده‌اند و او آن‌ها را دوست دارد در اینکه در آینده انسان‌های خوشحال‌تری باشند نقش بسیار مهم‌تری ایفا می‌کند. احساس عشق و علاقه از طرف مادر هم مهم است؛ اما به نظر می‌رسد مهارت‌های اجتماعی با احساسات نسبت به پدر همخوانی بیشتری دارند. مطالعات نشان می‌دهد پدران نقش بسیار مهمی در ایجاد احساس پشتکار و استقامت فرزندان دارند و این از نقش مادران مهم‌تر است.

در واقع خانواده اولین مکانی است که کودک در آن مهارت‌های اجتماعی را می‌آموزد، مهارت‌هایی مانند ارتباط با دیگران، مسئولیت‌پذیری، خوب‌شن‌داری، همدردی، صبر و تحمل... در این زمینه پدر به‌عنوان مدیر خانواده در آموزش این مسئولیت‌ها نقش ویژه‌ای را بر عهده دارد. خود پدر به اموری که آن‌ها را بیان می‌کند، پایبند باشد و خود به آن‌ها عمل کند و نقش یک الگوی مناسب را برای فرزندانش ایفا نماید، علی‌الخصوص در فرزندان پسر که در سنین مختلف پدر خود را به‌عنوان الگو برمی‌گزینند.

مسئله اقتصاد و تأمین معاش از ضروریات زندگی است و یکی از وظایف پدر پایه‌گذاری بینش و دید صحیح در این زمینه در فرزندان است. نهادینه‌شدن به‌دست‌آوردن روزی حلال، انفاق و دستگیری نیازمندان در دوران کودکی است که برای فرزند به‌صورت یک ارزش درمی‌آید. از نقش پدر در تربیت فرزند باید گفت نقش پدر در این موارد محدود نمی‌شود.

۴-۷. سیمای پدر در ادبیات

«پدر در همه جا و در همه وقت جلاد و دیکتاتور که بود، هیچ، بلکه کسی بود که تمام تلاش و توانش برای رفاه هر چه بیشتر خانواده و حفظ حرمت و آبروی اهل منزل به کار گرفته می‌شد و در پناه رأفت و رحمت او دیگر اعضای خانواده هر یک به فراخور حال خویش می‌بالیدند و برمی‌آمدند؛ لذا شاهنامه‌خوانی و حافظ‌خوانی از مرسومات عموم خانواده‌ها بود و غالباً همان پدر کشاورز و یا پیشه‌ور در حافظه خود انبانی از ضرب‌المثل‌ها، دعاها، شعرهای حماسی و عاشقانه و عارفانه را داشتند و به‌طور طبیعی به نسل بعد از خود منتقل می‌کردند» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

در واقع شاعران هر دوره در کنار دیگر مضامین شعری، به نقش پدر و تصویر رابطه عاطفی او با اعضای خانواده پرداخته‌اند. اگرچه رنگ غالب این اشعار علاقه طفل به پدر و مادر است؛ اما گاهی از چشم کودک، فداکاری، خدمت به مادر و تلاش پدر مطرح می‌شود.

باز هم مادر من، نخ و سوزن برداشت
 روی پیراهن من وصله‌ای دیگر کاشت
 پدرم کفش مرا، قالبی دیگر زد
 کت و شلوارش را کرد با من هم‌قد
 (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۳۸).

از دیرباز نقش پدر را در دو چیز خلاصه می‌کردند: اول نان‌آوری و دوم الگوی نقش جنسیتی به‌ویژه برای پسرها، ولی دو دهه‌ای است که روان‌شناسان بر نقش مهم و حیاتی پدر در رشد و تربیت فرزندان تأکیدی بیش از دو نقش سابق می‌کنند، موضوعی که از آن با عنوان «پدری» یا «پدری کردن» نام برده می‌شود.

در ادبیات، شاعران، نگاه ویژه‌ای به جایگاه پدر دارند و تلاش می‌کنند تصویری مثبت از او ارائه دهند؛ هر چند گاه شاهد تصاویر متضاد و متناقض از پدر هستیم که با وظیفه و نقش پدری در تضاد است. گاه پدری فرزندکشی می‌کند و گاهی برعکس، در جایی پدر ستایش می‌شود و در جایی دیگر مورد نقد و نکوهش، ولی آنچه مشهود است در ادبیات بیشتر تصویری مثبت از پدر به نمایش گذاشته شده است. تصویر مثبت از پدر در ادبیات کلاسیک برخاسته از نگاه پدران به فرزند است؛ ولی در ادبیات معاصر معمولاً نگاه فرزند به پدر است، عاطفه و احساسات در اشعار پدران بسیار قوی‌تر از اشعار سروده شده توسط فرزندان برای پدران است.

که پروردگار از پدر برترست
 اگر زاده را مهر با مادرست
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۴۶)

در احادیث و روایات نیز احترام به پدر جایگاه خاصی دارد و بخش بزرگی از سخنان بزرگان دینی به این موضوع اختصاص یافته است. در عصر باستان نیز طبق تحقیقات انجام شده، پدر به جز تأمین نیازهای خانواده اداره امور

زندگی و پرورش فرزندان به عهده پدران در کنار مادران بوده است.

پدر چون کانون مهر و عاطفه است حتی در زمانی که قدرت فراوانی دارد باز هم ارمغان صلح و همدلی است. ناگفته نماند که در جامعه باستانی ایران در زمانی که پدرسالاری رواج می‌یابد. شخصیت‌های بزرگ تاریخ نیز اهمیت ویژه‌ای برای پدر قائل بوده‌اند، حتی مغولان نیز با آن روحیه خشن و تهاجمی برای پدر احترام و مرتب‌هایی والا قائل بوده‌اند به‌ویژه پس از رسمی شدن دین اسلام در نزد ایلخانان این موضوع اهمیت بیشتری پیدا کرده است (بیاتی، ۱۳۸۲: ۵۵).

۴-۷-۱. تک‌خدایی شدن بشر و گرایش به مردسالاری

با نگاهی اجمالی به تاریخ بشر و خدایان مورد پرستش او می‌توان دریافت که تک‌خدایی شدن او و یکتاپرستی‌اش متأخر است و بشر پیش‌ازتاریخ همواره خدایانی را می‌پرستیده که بر خلاف خدای واحد لزوماً مذکر نبوده و شامل ایزد بانوان، الهه‌ها یا همان خدایان مؤنثی می‌شده که صاحب قدرت و استقلال بوده‌اند و تحت سیطره خدایان مذکر تعریف نشده‌اند.

در فرایند تک‌خدایی شدن انسان، به نظر می‌رسد جامعه انسانی به پدرسالاری نیز روی می‌آورد. خدای واحد در ادیان آسمانی چون مسیحیت تبدیل به پدر می‌شود و پسر و نماینده‌ای زمینی نیز دارد. در اسلام و یهودیت به کل از مظاهر مادی مبرا می‌شود؛ اما از ضمائر و ویژگی‌های مذکر بهره‌مند است و در ادیانی چون زرتشتی‌گری و بودیسم گرچه هنوز با نمادهایی به انسان زمینی و مظاهر مادی متصل است؛ اما کاملاً از نمادها و عوامل انسان مؤنث مبرا شده است.

در جستجویی برای ریشه‌ها و نقطه آغاز پدرسالاری در تاریخ، بررسی فرایند تک‌خدایی انسان و تمایل به خدای یکتای مذکر نکات مهمی را می‌تواند آشکار سازد. در این فرایند پرداختن به الهه‌های اساطیری در فرهنگ‌ها و جغرافیاهای مختلف از جمله یونان، ایران، مصر، هندو، بین‌النهرین و عربستان کمک به سزایی به آشکارسازی این فرایند می‌کند.

بشر پیش از آغاز یکتاپرستی، مجموعه خدایانی را می‌پرستیده که شباهت‌های بیشتری به جوامع بشری داشته‌اند و دارای محدودیت‌های بشری بوده، زاد و ولد می‌کرده، خصوصیات خیر و شر داشته و همچنین جنسیت داشته است. بشر در آفرینش خدایان اساطیری، خدایانی شبیه خود خلق کرده که تا حدی محدودیت‌های بشری را زیر پا گذاشته و گاهی قدرتی فرا انسانی داشته‌اند؛ اما هرگز قادر مطلق نبوده‌اند.

در نگاهی جزئی‌تر به خدایان می‌بینیم که در میان خدایان اساطیری این جنس نر یا مذکر نیست که حاکمیت، قدرت یا حتی برتری کمی دارد. هم‌زمان الهه‌ها یا ایزد بانوان نیز در عرصه‌های مختلف تقسیم قدرت بین خدایان حضور دارند. این الهه‌ها در اساطیر مختلف گرچه ویژگی‌های پررنگی چون زیبایی و زایش را دارند؛ اما به هیچ‌وجه تفکیک‌های خصوصیت‌های جنسیتی دوران پدرسالاری بشر شامل خدایان زن و مرد نمی‌شود و الهه‌ها صرفاً مظهر زیبایی لطافت و آفرینش یا زایش نیستند؛ بلکه دارای خصوصیاتش چون شجاعت، جنگاوری، خرد و پاسداری هستند که در دنیای مردسالارانه تک‌خدایی، خصوصیات مردانه فرض می‌شوند.

در خدایان هندو که مظهر زمینی دارند با الهه‌هایی چون الهه قدرت، الهه ثروت، الهه علم و هنر، و حتی الهه نابودگری مواجه می‌شویم. همان‌طور که می‌بینیم خدایان دارای خصوصیات خیر و همچنین شر بوده‌اند و در دوره‌ای دیگر از تاریخ قبل از تک‌خدایی با دو آلیسم به شکل خدای خیر و خدای شر نیز مواجه می‌شویم.

۴-۷-۲. پدران اسطوره‌ای و تاریخی

شاعران در همه‌جا می‌کوشند در ضمن اشعارشان راه درست زیستن، ترکیه نفس، راستی و جوانمردی و رسیدن به رستگاری را از طریق بیان حکایت‌های متنوع درباره بزرگان دینی و شخصیت‌های تاریخی، حماسی و اسطوره‌های به مخاطبان خود بیاموزند و برای رسیدن به این هدف از استدلال تمثیلی بهره می‌گیرند. در این بخش به پدرانی اشاره می‌شود که در ادبیات و در آثار شاعران به‌عنوان پدر از آن‌ها یاد شده است. پدران اسطوره‌ای و تاریخی که در فرهنگ و ادبیات ایران ماندگار شده‌اند.

۴-۷-۳. سیمرغ، ضحاک

سیمرغ مشهورترین پرنده اساطیری ایران است که نامش در داستان‌ها با زال و سرنوشت او و خاندانش پیوند خورده است. سیمرغ در شاهنامه به غیر از خان پنجم اسفندیار که ماجرای آن متفاوت است و برخی آن را حمل بر چهره اهریمنی سیمرغ کرده‌اند، سه بار ظاهر شده است که هر سه بار با زال و خاندانش مرتبط است و هر بار مشکلی دشوار را حل می‌کند؛ یک بار در نقش یاریگر و پرورش دهنده کودک و دو بار دیگر در نقش حکیمی شفابخش و راز آگاه که از اسرار قدسی باخبر است. دارای ویژگی‌های نرینگی پدران است که بدون تبعیض با فرزندان خود برخورد می‌نماید و در پرورش آن‌ها تمام تلاش خود را می‌کند؛ همان‌گونه که فرزند آدم (زال) را پرورش داد. درباره ماهیت انسانی سیمرغ در شاهنامه باید گفت که هر چند فردوسی از سیمرغ به‌صراحت به‌عنوان یک پرنده نام می‌برد؛ اما نشانه‌هایی از رفتار انسان در این مرغ دیده می‌شود. همه کارهای او به انسان همانند است، طبیعی دانا و غیب‌شناسی رازدان است. برای زال و

فرزندانش نقش پدر یا مادر را دارد. سخن می‌گوید و انتقام جوست. مهم‌ترین نشانه، سخن گفتن سیمرخ با انسان است:

خاصه سیمرخ کیست جز پدر روستم؟ قاتل ضحاک کیست جز پسر آبتین؟
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۸: ۳۳۵)

سیمرخ در شاهنامه فقط پرورش زال را به عهده دارد؛ اما در ادبیات کودکی رها شده را پرورش می‌دهد، بلکه از هنگام بسته‌شدن نطفه آن‌ها تا زمان جوانی‌شان، نقش‌های مختلفی را برای رشد و نگهداری آن‌ها به عهده می‌گیرد و در این به ویژگی پدرانه و پرورش دهنده اشاره دارد. در بیت دوم به کین‌خواهی خون پدر توسط اشاره دارد که بجای فرزند نام پدر را ذکر نموده و به مبارزه به ضحاک برمی‌خیزد و او را در کوه دماوند به بند و زنجیر می‌کشد.

۴-۷-۴. بهمن و اسفندیار

بهره‌گیری تعلیمی از شخصیت اسفندیار بیشتر در ارتباط با مرگ وی است. بهمن در یسن فرزندان اسفندیار حکم ارشدیت را داشته و به تعبیری جانشین وی بوده است. سنایی در یک قصیده، با نگاهی کلی به داستان اسفندیار و جانشینی پسرش، بهمن پس از مرگ او، به شکلی تمثیلی به ممدوحش چنین تسلی می‌دهد:

لیکن از مرگ پدر یابند مردان نام و ننگ نام بهمن بر نیامد تا نمرد اسفندیار
(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۳۷)

در اینجا سنایی با زیرکی با اشاره به مرگ پدر ممدوح با نگاهی زیبا و حرفه‌ای مرگ پدر را مایه دیده شدن و رشد ممدوح می‌داند. اینکه نباید از مرگ پدر ناراحت شد؛ چون تا او زنده باشد پسر نمی‌تواند ابراز وجود کند مانند بهمن چون که پدرش به دست رستم کشته شد. بعد از مرگ او بهمن رشد و نمو و ظرفیت پادشاهی پیدا کرد.

حال اسفندیار و ظلم پدر حال افراسیاب بسته کمر
(سنایی، ۱۳۶۸: ۴۲۳)

اسفندیار هم سرگذشتی چون سیاوش دارد که از بی‌عدالتی و دروغ و ظلم‌های پدر جان خود را از دست می‌دهد. زال و رنگ او در ادبیات نماد رنگ فلسفی دارد و در ادبیات هم به شخصیت و هم رنگ او اینکه از طرف پدرش طرد شده و با قدرت ماورایی و فرازمینی توسط سیمرخ بزرگ می‌شود در ادبیات به تصویر کشیده است.

شاعر در بیت زیر، فلک را شکننده دل‌های بزرگان و عامل بی‌سروسامانی خود می‌داند و همان‌گونه که زال از دست نامهربانی پدرش دچار سختی‌ها شد کار فلک را به پدرش که در حق فرزند کم‌لطفی می‌نماید تشبیه کرده است:

دل پاکان شکسته فلک است زال دستان فکنده پدر است
(خاقانی، ج اول، ۱۳۷۵:۱۰۶)

نیاش سام و پدر زال و مام رودابه ز تخم گرشاسب مانده در جهان رستم
(بهار، ۱۳۸۷:۲۶۰)

رستم در شاهنامه، نماینده انسان آرمانی قوم ایرانی و در ادبیات فارسی نمونه‌ای برای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزه با پلیدی‌ها و بدی‌ها است. شاعران این خصوصیت را دست‌مایه طرح مسائل تعلیمی کرده‌اند. رستم در شاهنامه امید ایرانیان، پناه پهلوانان و کمر بسته شهریاران توصیف شده است. رستم آبرقهرمانی است که هیچ چیز و هیچ کس مانع او در انجام مسئولیتش نمی‌شود و بزرگ‌ترین افتخار او خدمت به سرزمین ایران و حفظ کیان این سرزمین است.

کای پدر! این کیست، این مردی که رستم نام اوست / تو، نسب از دو پدر می‌بردی

(نادرپور، ۱۳۷۸:۷)

۴-۷-۵. رستم و سهراب

سهراب، ثمره پیوندی هوشیارانه میان رستم و تهمینه است؛ از این جهت گوهر و سرشت او سرشار از شجاعت و نیروی پهلوانی است. از سوی دیگر مقابله جهان‌بینی دو نسل کهنه و نو و هوا دارای از نظام دیوان‌سالاری و نظام مردم‌سالاری در حکومت، که رستم و سهراب مظاهر آن‌ها هستند و پرداختن به خردمندی و تجربه و دفاع از نام و اعتبار که رستم واجد آن‌ها است و احساسات و عاطفه و بی‌تجربگی که شخصیت سهراب بر پایه آن‌ها استوار است از اهداف دیگر فردوسی در سرودن این داستان است. (ر.ک. رزم‌جو، ۱۳۸۱، ج ۱) رستم باید برین حالت عاطفی غلبه کند. در نهایت آرمان‌خواهی و روحیه قوی او تهییج می‌شود و عواطف فردی او را تحت الشعاع قرار می‌دهد و راز کامیابی رستم همین است.

به‌طورکلی، در زندگی هر کودکی، پدر نقطه اتکا، قدرت و پشت‌گرمی محسوب می‌شود. در لحظات خوف و خطر و مواجهه با آشفتگی‌های روزگار، نقد پدر سرنوشت‌ساز است؛ وظیفه‌ای که مادر به‌سختی می‌تواند از عهده آن برآید. سهراب به دنبال پدر می‌گردد و وقتی می‌فهمد که پدرش قوی‌ترین مرد دنیاست، سر از پا نمی‌شناسد، دیگر مجالی برای تفکر و تعقل به‌جا نمی‌ماند، مضاف بر این کم‌سال نیز هست. نهایت شوق او رسیدن به پدر است پس نه پند نمی‌پذیرد و نه تدبیر به کار می‌برد. او ایمان دارد که پدرش قوی‌ترین است و برترین نیز هست. پس با نیروی مضاعف به سویی او ره می‌سپارد. تمام قوایش را به کار می‌گیرد تا به ملاقات او نائل آید؛ غافل آن‌که سرنوشت چیز

دیگری می‌خواهد و او محکوم به مرگ، است آن هم به دست پدرش که این همه رنج را به خاطر او می‌کشد و این حکم سرنوشت تنها به سهراب ختم نمی‌شود؛ رستم نیز محکوم است به فرزندکشی و داغ جگر ناشی از فقدان فرزند و انقراض نسل پهلوانی سیستان پس از مرگ به دست شغاد:

من رستم شعرم و تو سهراب منی از خنجر من جان نبری جان پدر
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۹۴)

باتوجه به نیرومندی رستم، بر آن است که اگر انسان می‌خواهد کسی را محترم و بزرگ بدارد، بهتر است که آن فرد آزاده و وارسته باشد و اگر می‌خواهد با کسی دشمنی کند، بهتر است که حریفی در خور همت عالی خود یابد همچون رستم که دشمنانش نیز قدرتمند بودند: در شاعری از لحاظ قدرت به رستم تشبیه می‌کند و دیگر شاعران راه چون سهراب می‌داند که به دست پدر کشته می‌شوند و رقیبان را به سهراب تشبیه می‌کنند که مانند فرزندان وی هستند و آن‌ها را به دست شاعر از بین می‌برد و با خنجری (قلم) که دارد رقیبان را از میان می‌برد و با اینکه شاعر خود را چون پدری دارای اندیشه سنتی و کهنه‌کار می‌داند و دیگر شاعران را نوآموز می‌داند که جیره‌خوار فکر و اندیشه وی هستند:

از جهان گم شده مهر پدر و فرزندی و نه دستم ز چه داری سر سهراب خورد
(نسفی، ۱۳۸۲: ۲۴۷)

پدران خنجر خون‌ریز مغلوب جنگ روستم وار به خون پسر آمیخته‌اند
(قآنی، ۱۳۳۶: ۱۶۹)

در این ابیات رستم را پدری بی‌عاطفه و نامهربان هم معرفی می‌کند که مرگ فرزند را با دستان خود رقم می‌زند و نقش و حرمت پدری خودش را با خواست و اراده به زیر پا می‌گذارد.

۴-۷-۶. سیاوش و کیکاووس

اگر بخواهیم پادشاهان ایران در شاهنامه فردوسی را به دو دسته «شاهان خوب» و «شاهان بد» یا دست‌کم «درخور ستایش» و «مستوجب سرزنش» بخش کنیم، یقیناً کاووس از گروه اخیر و در شمار شاهانی همچون جمشید (در نیمه دوم پادشاهی)، ضحاک، نوذر و گشتاسب خواهد بود؛ در برابر کسانی چون هوشنگ، فریدون، منوچهر، کیقباد و کیخسرو.

البته منظور از «بد بودن» این نیست که نژاد برجسته و فرّ کیانی کاووس که در پایان از او گسسته شد و قدرت و شکوه جمشیدوار (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۱) و پیروزی‌های چشم‌گیرش را یک‌باره نادیده بگیریم؛ بلکه مجموعه اعمالی که در شاهنامه به وی نسبت داده شده است، همراه با قضاوت‌هایی که از زبان دیگران درباره او به چشم می‌آید، وی را

شاهی خودکامه، سبک‌سر و خام‌کار (کزازی، ۱۳۷۰: ۶۹)، تند و حق‌ناشناس (صفا، ۱۳۶۹: ۵۰۱) و فزون‌خواه معرفی می‌کند. یکی از مستشرقان اروپایی در این باره می‌گوید: «کاووس با آنکه فرومایه و کژنهاد نیست، باز شاهی نفهم، مغرور و بی‌ثبات و پست‌همت مجسم می‌شود» (نولدکه، ۱۳۶۹: ۱۰۸).

نقش کیکاووس در ادبیات نیز چون داستان فرزند ستیزی رستم و سهراب و اسفندیار و گشتاسب است؛ با این تفاوت که رستم به صورت غیر آگاهانه ولی کیکاووس آگاهانه فرزند را به کام مرگ می‌کشاند و مهم‌ترین دلیل آن را می‌توان رقیب عشقی و قدرت‌طلبی دانست که فرزند را از خود رانده و به غربت آواره می‌کند و این رفتار کیکاووس به عنوان یک پدر غیر مسئول و منفي و آزاردهنده در ادبیات نمود پیدا کرده است و شاعران آن را دست‌مایه ادبی خود قرار داده‌اند. سبک‌سری‌های بسیار بر شکوه اندک‌ش خط می‌زند. هم‌چنین خام‌کاری و کژروی‌هایی که در متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) به او نسبت داده شده است، چندان شکوهی برایش به‌جا نمی‌گذارد:

سیاوخش ارز آسب پدر شد جانب توران به خاک درگه پور پشن بنهاد پیشانی
(قآنی، ۱۳۳۶: ۷۹۵)

کیکاووس پدری است که باعث آزار روحی و روانی خانواده می‌شود و بجای آنکه آرامش‌دهنده خانواده باشد باعث ازهم‌پاشیدگی و فرار پسر خانواده است. سیاوش نیز برای فرار از همین ویژگی کاووس و ستیزه‌جویی به توران پناهنده می‌شود:

سرگذشت سیاوش مظلوم پدر بی‌حفاظ و آن زن شوم
(سنایی، ۱۳۶۸: ۴۲۳)

کاووس شاهنامه، پادشاهی است که زود به زنان دل می‌بندد و این خصلت باعث رنج و آزار دیدگی فرزند می‌شود؛ چون او را رقیب سرسخت عشقی می‌داند.

۴-۷-۷. کیخسرو

کیخسرو، پادشاه هفت‌کشور، که بر مردمان، دیوان، جادوان و پریان مسلط است. کیخسرو در شمار شهریان اساطیری شاهنامه است. شهریاری که زاده شدن، پرورش، خویشکاری‌ها (کارکردها) و فرجام کارش فراتاریخی و تا حدی فراطبیعی است. او در سرزمین دشمن زاده می‌شود، سرزمین ظلمت و تیرگی، یعنی توران زمین که در برابر ایران‌شهر نورانی قرار دارد، چونان اهریمن ظلمانی در برابر هرمزد درخشان. در توران زمین به دست پیران ویسه پهلوان خویشاوند و وزیر افراسیاب — که همسر آستن سیاوش را از مرگ‌رهایی بخشیده بود پرورده می‌شود. خبر به دنیا آمدن

کیخسرو، امید کین‌خواهی را در دل ایرانیان زنده کرد و کاوس گیو، پسر توانای گودرز و یکی از سرداران پادشاه را به یافتن شاهزاده و آوردنش به ایران فرستاد. کیخسرو پس از سفری پر مخاطره، پیروزمندانه به دربار ایران آورده می‌شود (یارشاطر، ۱۳۶۸: ۴۸۷). با توجه به اینکه کیخسرو بزرگ‌ترین دشمن ایرانیان را از سر برمی‌دارد و شکست می‌دهد جایگاه یک پدر معنوی را در ادبیات حفظ کرده است. بی‌شک، کیخسرو با اسطوره نجات‌بخشی در پایان جهان - طبق روایات زرتشتی پیوندی تنگاتنگ دارد. او با فرشکرد و نوسازی جهان مربوط است و دین‌ستایی و دیناوری جزو کارکردهای مهم اوست:

از افراسیاب آن سپهدار چین پدر مادر شاه ایران‌زمین
(فردوسی، ج دوم، ۱۳۶۵، ۸۲)

۴-۷-۸. شاهان

گاهی پادشاهان که در حکومت‌داری و توجه به حال مردم دارند از عنوان پدران معنوی نیز در همان دوره حکومت‌داری خویش برخوردار بودند:

بگفتا تویی شهریان را پدر ازین قلعه و آرک شو با خبر
(نسفی، ۱۳۸۲: ۹۲)
به‌راستی پدر ملت است خسرو ملک خوشا به حال کسی کاینچنین پدر دارد
(فراهانی، ۱۳۱۲: ۷۰۰)
جهانیان همه فرزند و پادشاه پدر است اتابک راد استاد این همه فرزند
(همان: ۲۰۱)

۵. پسرکشی در اساطیر ایران باستان توسط پدران

در اساطیر ایران، دست‌کم دو مورد فرزندکشی را می‌توان ذکر نمود: اورمزد فرزند خود کیومرث را مجازات مرگ می‌کند؛ بدین‌سان اولین تراژدی فرزندکشی در اساطیر ایران شکل می‌گیرد و به دنبال آن وقتی مشی و مشیانه بعد از ۴۰ سال از گیاه ریواس نطفه کیومرث خلق می‌شوند، آنان نیز اولین فرزندان خود را می‌کشند. (ر.ک. ذبیح نیا عمران، ۱۳۸۷: ۹۶-۱۱۳).

۵-۱. پسرکشی در ادبیات حماسی

با بررسی خویشاوندکشی در شاهنامه متوجه می‌شویم که اقدام به قتل پسران و دستور والدین برای نابودی آنان در این

کتاب به صورت گسترده بازتاب یافته است.

پسرکشی‌های شاهنامه توسط شاهان و پهلوانان انجام می‌شود. چهره اهورانی و ماورایی اینان موجب شده تا سوءظن نسبت به آنان به شکل‌های مختلف و اغلب واهی توجیه می‌گردد و فرصتی برای انتقاد از آنان به دست نیاید. هدف اصلی این افراد، دستیابی به قدرت است و این امر حکم می‌کند تا گاهی اوقات وجدان شخص چشم خود را بر امور ناپسندیده ببندد. راسل می‌گوید: «مردمان خواه ناخواه در جهت عشق به قدرت، معیارهای اخلاقی خود را نقض می‌کنند» (راسل، ۱۳۷۱: ۳۲۵).

به این ترتیب، پس از خواندن این گونه روایات، مخاطب تعارضی را میان عقاید خود و استدلال‌های سست راوی داستان احساس می‌کند و سعی دارد خود را تسلی دهد و قانع سازد و چون نمی‌تواند علت اصلی این پسرکشی‌ها را دریابد، ممکن است با فردوسی هم‌رای شود که می‌گوید:

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو راه نیست
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۷۲)

در ادامه، مختصری از داستان‌های مربوط به پسرکشی یا زمینه‌سازی برای این عمل را در شاهنامه با توجه بر ژرف‌ساخت آن‌ها، ذکر می‌کنیم:

۱-۵-۱. فرزندان فریدون: سلم و تور

تقسیم اراضی تحت تملک فریدون، به مذاق سلم و تور خوش نیامد و ایرج، برادر کهر، به علت ضربات سنگینی که بر سر و پیکرش وارد آمد، قربانی شد. پس از آن منوچهر، از نوادگان فریدون، انتقام ایرج را از سلم و تور گرفت. سؤال اینجاست که آیا این کار بی موافقت فریدون میسر بود؟ فردوسی در چند بیت منتقم خون ایرج را فردی توصیف می‌کند که باید خصوصیات فریدون را داشته باشد:

منوچهر چون زاد سرو بلند به کردار طهمورث دیوبند
نشسته بر شاه بر دست راست تو گوئی زبان و دل پادشاست
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۴۸)

خودداری فریدون از پذیرش عذر فرزندان، می‌تواند در حکم صدور فرمان قتل آنان باشد. فریدون در جواب فرستاده سلم و تور جهت عذرخواهی، می‌گوید:

درختی که از کین ایرج بُرُست / به خون برگ و بارش بخواهیم شست
(همان، ۱۳۸۳: ۴۷)

شاید فردوسی این گونه می‌خواهد به مخاطبان بفهماند که فریدون منتقم واقعی خون ایرج بود و از این کار هدف والایی داشت و آن تثبیت و تداوم پادشاهی منوچهر بود.

۱-۲. فرزند سام: زال

سام، پسرش زال را به قصد مرگ دور افکند. به این دلیل که او را فرزند اهریمن می‌پنداشت. برای سام داشتن چنان پسری مایه ننگ بود و گوئی سلسله پهلوانی خاندان سام با چنان پسری قطع می‌شد. از این رو، تصمیم به نابودی او گرفت. از دید سام، دور افکندن پسر به قصد نابودی او، کاری صحیح بود تا کسی نتواند او را به سبب داشتن فرزندی زشت سرزنش کند.

۱-۳. فرزند رستم: سهراب

ستیز میان رستم و سهراب از چشم‌اندازهای گوناگون، تعریف و توصیف شده است کزازی از منظر اسطوره‌شناسی، نبرد رستم و سهراب را بازتابی از افسانه آفرینش می‌داند (رک. کزازی، ۱۳۶۸). روح‌الامینی این ماجرا را از دیدگاه جامعه‌شناسی، گذار از دورهٔ مادرسالاری به پدرسالاری، عنوان می‌کند.

در شاهنامه، اکثریت ازدواج‌ها به میل و انتخاب و اقدام زن، بدون مشورت و گاه، بدون رضایت پدر انجام می‌گیرد... این شیوهٔ همسرگزینی... نشانه و نمادی از دوران مادرسالاری است. رژه باستید در تحلیلی که از داستان اسطورهٔ رستم و سهراب به عمل آورده، نمادهایی از مادرسالاری و آغاز دوران پدرسالاری را یادآوری می‌کند؛ بدین معنی که آمدن تهمینه را در شب به بالین رستم، نمودی از دوران مادرسالاری می‌داند و اینکه سهراب چون بزرگ شد، به جستجوی پدر می‌رود، نمادی از شکل گرفتن دوران پدرسالاری است. (روح‌الامینی، ۱۳۷۴: ۸۰۱)، این موضوع را جلال خالقی مطلق و محمد مختاری نیز مطرح کرده‌اند (رک. خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۶۳ و مختاری، ۱۳۶۸: ۲۲۴)

رحم‌دل معتقد است «این داستان در بستری از تقابل‌های دوگانه است و ساخت شکنی باور ریشه‌دار مبتنی بر ممنوعیت ازدواج نسل اهریمن و نسل اهورامزدا که مسائلی نیز به دنبال دارد، مانند برادرکشی‌ها و پسرکشی‌ها.»

(رحم‌دل، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۵)

از نظر روان‌شناسی، مختاری به نقل از دکتر صناعی آن را عقده پدری یا عقده رستم می‌خواند: یکی (پسر)، بر نظام پدری می‌شورد و دیگری (پدر) اگرچه خود از نظام خویش برآشفته است، درنهایت آن را پذیراست و سرانجام به خاطرش هر نوحه‌ای، حتی پسر خود را قربانی می‌کند... دکتر محمود صناعی در فردوسی استاد تراژدی‌ها می‌نویسد: «دیگر از گره‌های بزرگ روانی آدمی، حس نسل پیر به رستم چنان وفاداری و عشقی به عقاید ملی و میهنی خویش داشت که حاضر شد جوانی نوحسته را فدای میهن کند. عقاید وی برایش چنان مقدس بود که کسی اجازه تعرض به آن را نداشت و معارضان احتمالی هم به شدیدترین نحو ممکن سرکوب می‌شدند. نمونه بارز آن سهراب است. وی برای نخستین بار سعی کرد تا مرز میان نیروهای سلطنت از یک‌سو و نیروهای پهلوانی را از سوی دیگر برچیند. این کار در زمان خود بدعتی شمرده می‌شد... همراه و موافق سنتی که شاه را اصل می‌شمرد، سنت دیگری بود اهمیت بسیاری برای پهلوانان قائل بود، اما بر مرز و فاصله این دو رکن تأکید می‌کرد. مادامی که مرز میان پهلوانان و شاهان حفظ می‌شد و هر یک به خویشکاری خود می‌پرداختند؛ کشور در نظم و آیین و آسایش بود. اما اگر پهلوانی پای خود را حد خویش بیرون می‌نهاد و میل به تخت پادشاهی می‌یافت، با آنکه پادشاهی می‌خواست پایگاه پهلوانی را از آ خود یا خاندان خود کند و قدرت بی‌منازع گردد، آشوب برپا می‌شد. (مالمیر، ۱۳۸۵: ۱۷۲).

یکی از اهداف سهراب این بود که پدرش را یعنی کسی را که می‌دانست زیر سلطه شاه است از قید وفاداری به حکومت کیکاووس رها کند و حکومت مستقلی را تشکیل دهد:

چو رستم پدر باشد و من پسر

چو روشن بود روی خورشید و ماه

ستاره چو برفراز کلاه

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۷۶)

می‌توان گفت که سن کم سهراب و عدم تربیت‌پذیری از پدر و از همه مهم‌تر پرورش در سرزمین دشمن ایرانیان، از جمله عواملی است که سهراب را دشمن عقاید ملی رستم می‌سازد. این نکته هم در خور توجه است که تأخیر در ارسال نوشدارو از سوی کیکاووس، می‌تواند به سهراب و امثال او تلقین کند که زندگی و مرگ رعیت در دستان پادشاه است و حمله به آن، درنهایت مرگ را در پی دارد.

۱-۴-۵. سیاوش، فرزند کیکاووس

در داستان سیاوش، با سه شخصیت مهم و اثرگذار مواجه هستیم؛ نخست کیکاووس، پدری مستبد، خیره‌سر و دهان‌بین. دومین شخصیت تأثیرگذار، رستم است، پدرخوانده‌ای مهربان و فداکار اما حامی متزلزل، و درنهایت

سودابه؛ نامادری اهریمنی؛ زنی مستبد و درعین‌حال هوس‌بازی ناشی.

سیاوش که از لحاظ پاکی و صداقت، ایرج را به یادها می‌آورد و از نظر جنگاوری، نمونه کاملی از رستم است، امید پادشاهی پس از کاووس محسوب می‌شد. سیاوش به حکم سرنوشت، در بدو تولد از والدین جدا شد و تحت سرپرستی رستم قرار گرفت، می‌توان گفت رستم با این کار جای خالی سهراب را برای خود پر کرده بود؛ زیرا سیاوش خصوصیات پادشاهی هم داشت. فره مندی سیاوش در کنار خصوصیات پهلوانی‌اش، وی را آماج تیرهای دشمن نمود. نخستین تیر سودابه بود و تیر خلاص، افراسیاب و اطرافیان‌ش.

سودابه که پیری و ضعف کیکاووس را می‌دید، با دل‌فریبی از سیاوش، قصد داشت تا وی را به خود همراه کند تا شاید پس از اتحاد با او بتواند قدرت مطلق را از آن خود کند. این نکته‌ای است که کمتر به آن اشاره شده و اغلب این قصد شوم سودابه در زیر پرده هوس‌بازی او، پنهان شده است.

دغدغه کیکاووس برای حفظ پادشاهی و عدم اطمینان از لیاقت‌های سیاوش، مانع تفویض قدرت به سیاوش می‌شد. به همین دلیل، کیکاووس بر ادامه جنگ با تورانیان و کشتن گروگان‌ها پافشاری می‌کند و این کارها اساساً با عقاید پاک سیاوش جور در نمی‌آید و بدین ترتیب سیاوش تعارضی را در میان خود و پدر مشاهده می‌کند. از سویی پدرخوانده‌اش، رستم نیز در موقعیت حساس او را تنها می‌گذارد و این عاملی است تا رستم را حامی متزلزلی برای سیاوش در نظر بگیریم.

سیاوش خصوصیات پادشاهی و پهلوانی را با هم داراست. اقدامات ناجوانمردانه کیکاووس و نقش بی‌تأثیر و کم‌رنگ رستم در داستان سیاوش، این فرضیه را مطرح می‌سازد که کیکاووس با اقداماتش یک مدعی سرسخت حکومت را از خود دور کرد و رستم هم به‌عنوان پهلوان اول کشور، یک مدعی شایسته پهلوانی را از میدان بیرون نمود. می‌توان این‌گونه برداشت نمود که اتحاد ناخواسته کیکاووس و رستم برای نابودی یک رقیب مشترک که هم نیروی سلطنت را و هم پهلوانی را تهدید می‌کرد، ادامه دهنده‌ی روند پسرکشی شاهنامه است.

۵-۱-۵. فرزندان گشتاسب: اسفندیار و فرشیدورد

پس از نخستین تلاش سهراب برای از بین بردن مرز میان سلطنت و نیروهای پهلوانی، لهراسب نیز عملی مشابه کار سهراب انجام داد. وی سعی نمود تا نیروی شاهی و پهلوانی را هم‌زمان در خاندان خود داشته باشد. از قول بستور بر سر جنازه زیریر نقل شده که:

ترا تا سپه داد لهراسب شاه و گشتاسب را داد تخت و کلاه

همی لشکر و کشور آراستی همی رزم را با آرزو خواستی
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۶۶۵)

گشتاسب نیز به تبعیت از پدرش، سعی داشت تا این دو قدرت را تصاحب کند؛ این در حالی بود که در آن زمان، خاندان زال در سیستان منزوی و راه در جهت هجوم بیگانگان هموار بود.

گشتاسب به انزوای آنان بسنده نکرد و آشکارا سعی کرد تا زوال خاندان زال را به تعبیری دیگر، سنت را در مقابل موج تجدیدخواهی‌اش، به همگان نشان دهد. پس رستم را، کسی که پسرش را فدای سنت کرده بود، نشانه می‌رود. گشتاسب خود را متقاعد کرده بود که پسرش به هر حال می‌میرد و چه بهتر که مرگش در خدمت اهداف بلندپروازانه پدر باشد.

پیش از اسفندیار، گشتاسب، از دیگر فرزندان خود نیز جهت گسترش قدرت، صرف نظر کرده بود. از اسارت دختران گشتاسب هم که بگذریم، هنگامی که اسفندیار بر بالین، فرشیدورد که در حال مرگ بود، حاضر شد، از او نام قاتلش را خواست و چنین پاسخی شنید: «ای برادر مرا ترکان نکشتند، که پدرم مرا و نیکان را به کشتن داد. خون مرا از او بخواه». (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۸۷)

۵-۱-۶. فرزندان اسفندیار: نوش آذر و مهرنوش

ظاهراً نوش آذر و مهرنوش، فرزندان جوان اسفندیار، به دست زواره و فرامرز کشته شدند؛ اما پدر آنان نیز در این کشته شدن سهمی داشته است. اسفندیار با نادیده گرفتن خطری که خود و فرزندانش را تهدید می‌کرد، به نصایح مادرش کتابیون بی توجهی نمود و فرزندان را در مسیری پرخطر به راه انداخت:

به دوزخ مبر کودکان را بی پای که دانا نخواند ترا پاک رای
به مادر چنین گفت پس جنگجوی که نابردن کودکان نیست روی
چو با زن پس پرده باشد جوان بماند منش پست و تیره روان
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۷۱۷)

هر چند اسفندیار قصد داشت تا به فرزندان آداب پهلوانی بیاموزد، اما این کار موجب هلاکت آن‌ها به دست پهلوانان سیستانی گشت.

۵-۱-۷. داراب، فرزند همای چهارزاد

همای چهارزاد که پس از بهمن بر مسند پادشاهی نشست، نخستین زن فرمانروا در تاریخ ایران محسوب می‌شود. وی

به اندازه یک مرد، قدرت طلب و جسور است و باید به این خصوصیات، زیرکی زنانه را هم افزود. همای، حتی بیش از یک پادشاه مرد، به قدرت می‌اندیشند. او حاضر است از فرزند خود گذرد و سال‌ها بر تخت شاهی تکیه زند. همای با همه قساوتی که دارد، حاضر نیست مرگ فرزند را ببیند، به همین سبب فرزند را در صندوقی با هدایای ارزنده قرار داده، به آب می‌سپارد. به این شکل، عدم تفویض قدرت به پسر از سوی همای چهارزاد و طرد پسر از دربار، زمینه‌ساز و اقدام برای پسرکشی محسوب می‌شود.

۵-۱-۸. نوشزاد، پسر انوشیروان

نوشزاد که از مادی مسیحی متولد شده بود، در بزرگسالی دین مادر را برگزید:

ز دین پدر کیش مادر گرفت زمانه بدو مانده اندر شگفت

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۰۵۶)

انوشیروان، پسرشان را به سبب این گرایش مذهبی، در کاخ زندانی نمود، پس از مدتی، نوشزاد با شنیدن شایعه مرگ پدر، با عده‌ای از هم‌کیشان خودسر به شورش گذاشت و عاقبت در نبرد خونین، به دست رام برزین، زخمی و کشته شد. از دید فردوسی، بدگوه‌ری پسر و تأثیر بد مادر بر فرزند در ابراز مخالفت با پدر، عامل اصلی مرگ نوشزاد است. مادر نوشزاد نه تنها او را منع نکرد، بلکه در راه مبارزه با پدر، پسرش را یاری داد: (ر.ک میرشکاک، ۱۳۶۹: ۱۳۳)

ز دین پدر کیش مادر گرفت زمانه بدو مانده اندر شگفت

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۰۵۶)

مرگ نوشزاد، تا حدودی هم تحت تأثیر جنگ‌های ایران و روم است. گرایش اقلیت‌های مذهبی ایران به روم و توطئه روم برای تلافی شکست‌ها مقابل ایران، در این ماجرا هویداست.

۵-۱-۹. فرمان قتل خسرو پرویز به وسیله هرمزد

«چون نامه بهرام چوبین همراه سکه‌ای که وی به نام خسرو پرویز ضرب کرده بود، به دست هرمزد شاه می‌رسد، نسبت به پسر خودش بدگمان شده، فرمان قتل وی را صادر می‌کند. اما پرویز پیش از آنکه به دست گماشتگان پدر گرفتار شود، از سوی حاجب از ماجرا آگاهی می‌یابد و به آذربادگان می‌گریزد و بدین‌سان از مرگ نجات پیدا می‌کند». (سرامی، ۱۳۶۸: ۴۵۰-۴۴۹)

۶. پدرکشی

پدر در ادبیات و فرهنگ ایران و جهان، هم جایگاهی مقدس دارد و هم دست یازیدن به عمل پدرکشی بسیار ناپسند و زشت بیان شده است. پدرکشی اسطوره‌ها در ادبیات اساطیری جهان هم اندک است و هم تأثیرگذار. به دلیل قداست

ویژه پدر در متون اوستایی، زرتشتی و نیز برجسته بودن آن در زبان پهلوی، نگه‌داشتن حرمت پدر به‌شدت در حماسه ایرانی مطرح است. در شاهنامه فردوسی داستان قتل پدر جز یک مورد در دوران اساطیری و سه مورد در دوران تاریخی کوته‌تر آن است بگوئیم مشارکت در قتل پدر، بیشتر اتفاق نیفتاده است. این در حالی است که مطالعه اسطوره‌ها و حوادث تاریخی نشان می‌دهد، پدرکشی در ادبیات اساطیری و حماسی و تاریخی ایران به‌ندرت اتفاق افتاده است؛ زیرا در شاهنامه نیز این امر به‌شدت مذموم و نکوهیده است؛ هرچند در داستان‌های شاهنامه، بیش‌تر این پسر است که قربانی این نبرد ناخوشایند می‌شود. حکیم فردوسی فرزندکشی‌ها را در بهترین شکل به تصویر می‌کشد و با توجه به جایگاه پدر و وجوب احترام و جایگاه ویژه پدر، برای فرزند در شاهنامه، پدرکشی را کم‌رنگ نشان داده است. بدون شک نبرد بین پدران و پسران، برخورد ناخوشایندی است که دست‌مایه به وجود آمدن داستان‌های عالی و درخشانی در ادبیات ملل مختلف شده است. در ادبیات اسطوره‌های غرب بنا به دلایل مختلف پدرکشی دارای بسامد بیشتر و بحث غالب‌تری است. آنچه نظر بسیاری از منتقدان ادبی را به خود جلب کرده، تحلیل وضعیت پدرکشی یا اقدام برای نابود کردن پدران به‌وسیله پسران است که معمولاً در بررسی و واکاوی این جریانات بر اساس تحلیل روان‌شناسانه و مرتبط با عقیده ادیب بررسی می‌شود. نکته قابل‌توجه در اساطیر غرب، دخالت خدایان در این اسطوره است و این شاید به این دلیل باشد که خدایان در اساطیر، خاصه اساطیر یونان و روم همانند انسان‌ها درد و رنج دارند، هر چند به نظر می‌رسد که درد و رنج آنان متفاوت از انسان‌هاست. نکته ویژه در مورد اساطیر و داستان‌های حماسی نقل سینه‌به‌سینه آن‌هاست تا زمانی که در یک دوره خاص به کتابت درآمده‌اند برای همین همسانی و تضاد فراوانی در آن‌ها پدیدار است. شکل و ماهیت داستان‌های اساطیر نشان از تأثیرپذیری یا شباهت آن‌ها از همدیگر دارد که ناشی از جهانی بودن برخی موضوعات و مضامین است. این نکته‌ای است که از چشم پژوهشگران دور نمانده و با ذکر این وجوه افتراق و اشتراک در ادبیات تطبیقی آن را به‌خوبی نشان داده‌اند

این‌که در اسطوره ضحاک نخستین پدرکشی در شاهنامه اتفاق می‌افتد، خلاف جریان متداول در اساطیر مشرق زمین است. اگر از اساطیر خارج شویم، در تاریخ، خاصه در دوران اشکانی و ساسانی نیز موارد معدودی از پدرکشی دیده می‌شود؛ مانند آزد و مهرداد پسران فرهاد سوم پدر خود را به قتل می‌رسانند. «فرهاد سوم پسر سندروک بود که بعد از مرگ پدرش به پادشاهی رسید. او در طول دوران پادشاهی با امپراتوری روم درگیر بود؛ ولی در نهایت با پومیه سردار رومی از در صلح درآمد، در این بین پسران فرهاد سوم برای رسیدن به قدرت پدر را مسموم کردند و به قتل رساندند.» (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۵۵) نمونه دیگر در تاریخ ایران، فرهاد چهارم پسر آزد است: «فرهاد چهارم برای رسیدن به سلطنت

ابتدا پدر خود آزد را کشت و سپس همه برادران خود را از دم تیغ گذراند. او حتی یکی از پسران بالغ خویش را نیز به قتل رسانید (ذبیح‌نیا و اکبری، ۱۳۹۲: ۹۶) اما در کتاب تاریخ پیش از اسلام مشیرالدوله چنین آمده است: «فرهاد چهارم همین‌که بر تخت نشست، برادران خود را به قتل رساند و وقتی مورد ملامت و سرزنش پدرش آزد قرار گرفت، او را نیز به قتل رسانید» (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۶۱). آخرین شاهد و مثال هم با تحریکات زنی انیرانی و زیبارو انجام شد، فرهادک (اشک پانزدهم) فرزند فرهاد بود: اکتایوس امپراتور روم برای مودت و تحکیم دوستی با فرهاد پادشاه ایرانی کنیزکی ایتالیایی و زیبا به نام موزا (موز اورانیا) برای فرهاد فرستاد. از این زن حيله‌گر فرزندی به دنیا آمد که نامش را فرهادک یا فرهاد صغیر گذاشتند. موزا با تحریک پسرش ابتدا فرهاد پادشاه ایران را مسموم و به قتل رسانید و سپس به تخت نشست (دوبواز، ۱۳۴۲: ۱۲۵ و پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۶۳). در شاهنامه فردوسی نیز این عمل شوم با ضحاک شروع می‌شود و با مالکه دختر عاشق‌پیشه طاهر غسانی ادامه می‌یابد، سپس خسرو پرویز است که در مرگ پدرش هرمز دست دارد و در نهایت شیرویه به‌عنوان فرزندی ناخلف، فرمان به قتل خسرو پرویز می‌دهد تا آخرین پدرکش شاهنامه حکیم طوس باشد؛ اما در بخش اساطیری که پیشینه و هویت ملی ملل مختلف جهان است از داستان‌های اسطوره‌های تمدن سومری تا حماسه‌های ایران و غرب و شرق جهان، نبرد بین پدر و پسر، نمونه‌های زیادی دارد، هرچند در شرق بیشتر به مرگ پسر و در غرب به مرگ پدر، منجر شده است: در برخی از حکومت‌های پادشاهی در سطح جهان، معمولاً پسران برای نشان دادن بلوغ و توانایی‌های خود، اقدام به کشتن پدر یا سو‌قصد به جان او می‌کنند. در ادبیات حماسی ایران نبرد بین پدر و فرزند، می‌تواند نشانه‌هایی از تحول و نوگرایی باشد و اینکه نیرویی جدید برای ساختن روزگاری جدید ظهور کرده است. در کتاب «نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان» در این باره آمده است: «... در مبارزه پدر و پسر، ما یک نمایش رؤیایی از مبارزه بین خدایان جدید و قدیم گیاهان داریم که در بیشتر جشن‌های خرمین و بهارانه، عبارت آشینی و عبادی آن دریافت می‌شود. نظریه دیگر به‌وسیله لایبرشت (laibersht) ارائه شده است که توجه او به یک رسم و سنت در «اراتونگا» جلب شده که بر طبق آن، پسر وقتی بزرگ می‌شود برای مالکیت ثروت پادشاهی پدری، با پدر خود می‌جنگد» (پاتر، ۱۳۸۴: ۱۱۱ - ۱۱۲). ام‌تا در گروه دوم، این‌گونه به نظر می‌آید که حفظ سنت‌ها و ترس از زوال قدرت، میل به جاودانگی و تحریکات مادر و نفسانیات و عشق‌های یک‌طرفه عاملی مؤثر جهت قتل‌ها است.

در بخش اساطیری شاهنامه فردوسی تنها یک مورد پدرکشی وجود دارد که در اصل آن هم مربوط به ایران نیست و از تبار تازیان است. مرداس پیشوای پرهیزکار تازیان با لقب دادگر و اصالت و تباری تازی و داشتن درفش سیاه،

نخستین و شناخته شده اسطوره کشته شدن توسط پسر خویش ضحاک است. «مرداس باغی بسیار دلگشا داشت که هر شب و سحر بدون برافروختن چراغی به آن می‌رفت و به نیایش و ستایش پروردگار می‌پرداخت. ضحاک با وسوسه ابلیس بر سر راه پدر چاهی حفر کرد و او را به قتل رساند تا به تخت شاهی برسد» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ۲۹).

۱-۶. ضحاک

پدرکش شاهنامه فردوسی ترسناک‌ترین و پلیدترین شخصیت منفی در اساطیر ایرانی است. نشانه‌های پیدا و پنهان فراوانی که افسانه او را احاطه کرده، پادشاهان اسطوره‌هایی که قبل و بعد او بر ایران باستانی حکومت کرده‌اند، نشانگر جایگاه حساس این پادشاه اژدهاک در عرصه نیروهای بد و زیانکار است. «در اوستا آمده است، هستی جهان دوازده هزار سال طول می‌کشد، از سه هزاره آخر، دومین هزاره با فرمانروایی ضحاک دیو پر می‌شود» (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

اژدهاک شاید در نتیجه تحریف، به شکل‌های مختلف درآید، اما هرگز نمی‌تواند به ضحاک تغییر شکل یابد. نولدکه (noldeke) در کتاب خویش به این موضوع نگاهی دیگرگونه داشته است و می‌گوید: ایرانیان پس از شکست از عرب‌ها کینه آن‌ها را در دل گرفتند و به علت همین کینه است که نژاد پادشاه دیوسپرت اده آک را عرب ساخته و نام او را به صورت عربی خالص ضحاک کرده است (نولدکه، ۱۳۰: ۱۳۵۷). همچنین چهره‌پردازی متون ادب فارسی از شخصیت ضحاک به عنوان پادشاهی پیروز اما تازی می‌تواند ریشه در حوادث سده‌های نخستین اسلامی و استیلای این قوم مهاجم بر سرزمین باستانی ایران داشته باشد. نکته دیگری که در تبارشناسی ضحاک مهم است، نسبت مادری رستم به اوست، زیرا رستم حاصل ازدواج زال و رودابه است و رودابه دختر مهربابک شاه کابلی و او نیز از فرزندان دژادگان ضحاک به شمار می‌آید.

اسطوره پدرکشی در شاهنامه فردوسی از اژدهای سه پوز و سه چشم متون اوستایی، به انسانی ماردوش تغییر یافته و تجسم یافته بدی و ناپاکی و مایه آسیب و فساد می‌شود. یکی دیگر از خاستگاه‌های اجتماعی و تاریخی برای تازی بودن ضحاک، این است که «وقتی اعراب ایران را تصرف کردند، در کشور تصرف شده به دنبال راهی برای جذب اساطیر مردم مغلوب بودند، ضحاک را دست‌آویزی خوب یافتند و خود اعراب مبلغان تبار تازی این شاه تبهکار بودند؛ یعنی بی‌آنکه محتوای منفی و تباه او را انکار کنند، وی را به اعراب منسوب می‌دانستند و حتی برایش نسب نام‌های نیز جعل کردند. چنان‌که در مجمل‌التواریخ او را قیس بن لهوب حمیری دانسته‌اند» (مجممل‌التواریخ، ۱۳۹۲: ۲۵).

در مورد اساطیر اوستایی باید گفت که سرچشمه جغرافیایی آن‌ها همان ایران شرقی است. الگوی عمومی تکامل

اساطیر اوستایی به این شکل بوده که به تدریج هم‌زمان با شکل گرفتن گرانیگاه اقتدار سیاسی ایران‌زمین در گوشه جنوب غربی این سرزمین، روایت‌ها و اساطیر اوستایی نیز به تدریج از شرق به غرب مهاجرت کردند و به شکلی تفسیر و تعدیل شدند تا با زمینه ایران غربی سازگار شوند. به این ترتیب دریاچه چپیچست که در ابتدای کار هامون بود، با ارومیه یکسان دانسته شد، و به همین شکل کوه‌های خوارزم با قفقاز، و رودهایی مانند آمودریا و سیر دریا با ارس و سپیدرود یکسان دانسته شدند. بر این مبنا، باید پذیرفت که در ابتدای کار، ضحاک نیز اسطوره‌های از شرق ایران‌زمین بوده است. بر همین مبنا، زادگاه وی و شهر مهمی که بنیاد گذاشت یعنی بوری را هم باید جایی در ایران شرقی دانست. ضحاک در شکل اولیه‌اش موجودی بوده که گاوها و زنان را محبوس می‌کرد، به جادو می‌آلود، و به قتل می‌رساندند. می‌بایست او را نیرویی نمادین دانست که با عناصر مادینه و بارور سر دشمنی دارد. رویارویی او با امشاسپندان و جای گرفتنش در میان دیوان نامداری مانند خشم و اکومن را نیز باید در همین قالب درک کرد (وکیلی، ۱۳۸۵: ۳۴۳).

۲-۶. شیرویه پسر خسرو پرویز

مرگ خسرو پرویز به دست فرزندش تکرار تاریخ بود. فرزندی ناخلف که برآمده از ازدواج او با دختر قیصر روم بود و بی‌شباهت نبود به اتفاقی که بین خسرو و پدرش افتاد:

بشد مهر هر مزد و خنجر به دست	در خانه‌ی پادشاه را ببست
سبک باز شد، جامه زو در کشید	جگر گاه شاه جهان بردید
سرآمد کنون کار پرویز شاه	شد آن نامور تخت و گنج و سپاه

(فردوسی، ج پنجم، ۱۳۶۵: ۲۷۷)

کریستن سن چنین می‌نویسد: «شیرویه نیز به نوبه خود بر ضد پدر قیام کرد و دستور به قتل پدرش خسرو پرویز را داد و سپس همه برادرانش را که هفده تن بودند از میان برداشت» (کریستین سن). هنگامی که مشخص شد خسرو تنها در باغی منتظر است، زاد فرخ نزد خسرو پرویز رفت و او را گفت: بهتر آن است سر تسلیم فرود آوری، تا چه پیش آید:

به دستور فرمود زان پس قباد	کزو هیچ بر بد مکن نیز یاد
بگو تاسوی طیسفونش برند	بدان خانه رهنمونش برند

(فردوسی، همان: ۲۵۵-۲۵۴)

سرداران یاغی از زنده ماندن خسرو بی‌مناک و نگران بودند، پیش قباد رفتند و کشتن خسرو پرویز را خواستار گشتند:

هر آن کس که بد نزد آن شهریار
شب و روز ترسان بد از روزگار
ز درگاه یکسربه پیش قباد
از آن کار بیداد کردند ییاد
(همان: ۲۷۶)

شیره ترسید، زیرا مقهور سر پنجه آنان بود. گفت: کسی را پیدا کنید تا این رنج را بر ما آسان کند:

بترسید شیروی و ترسنده بود
که در چنگشان چون بکپی بنده بود
چنین داد پاسخ: که شیری به دام
نیارد، مگر مردم زشت‌نام
بجویید تا کیست اندر جهان
که این رنج بر ما سر آرد نهان
(همان، ۲۷۶)

شخصی کبود چشم، زرد روی و موی سرخ یافتند که نامش مهرهمز بود و مأموریت قتل خسرو پرویز بر عهده او گذاشته شد. وقتی مهرهمز سراغ خسرو پرویز رفت، خسرو پرویز دستور داد، آب و جامه‌ای پاکیزه برای او بیاورند. سر و دست شست و جامه پاک بر تن کرد. رو به درگاه خدا برد و نیایش و ستایش کرد و پوزش طلبید. آنگاه چادری بر سر کشید و آن مرد جگرگاه خسرو را بر درید:

همه جامه‌ها را بپوشید شاه
به زمزم همی توبه کرد از گناه
یکی چادری نو به سر در کشید
بدان تا رخ جانستان را ندید
سبک رفت و امه از او در کشید
جگرگاه شاه جهان بر درید
(همان: ۲۷۷)

۳-۶. مالکه دختر طایر غسانی:

شاپور بزرگ وقتی به سلطنت رسید نمی‌توانست گستاخی غسانیان را تحمل کند. طایر غسانی با کمک رومیان و اعراب به اطراف تیسفون حمله کرد و همه جا را غارت کرد و دختری از خاندان نرسی را که نوشته نام داشت، به اسارت برد و از او صاحب: دختری شد که نامش را مالکه (ملکه) گذاشت:

ز غسانیان طایر شیردل
که دادی فلک را به شمشیر دل
سپاهی ز رومی و از پارسی
ز بحرین و از کرد و از قادسی
بیامد به پیرامن تیسفون
سپاهش از انداز دانش فزون...
چو آگه شد از غمت شهریار
کجا نوشته بدنام آن نوبهار...

پدر مالکه نام کردش چو دید که دخترش همی مملکت را سزید
(همان، ج ۴، ۱۳۶۵:۱۶۳)

وقتی شاپور به طرف طایر حمله کرد، او به حران رفت و در دژی مستحکم پناه گرفت. در این بین، مالکه به واسطه عشق و قرابت نژادی که با شاپور داشت و نیز از دیدار جمال او دل‌باخته او شد و شیوه فتح دژ را به شاپور داد:

ز دیوار دژ مالکه بنگرید درفش و سر نامداران بدید ...
پیامی ز من نزد شاپور بر به رزم آمده است او، ز منش سور بر
(همان: ۱۶۴)

بدین ترتیب شاپور دژ را تصرف کرد و طایر را روز بعد کشت تا مالکه دختر طایر سبب قتل پدرش پادشاه حیره و غسان به دست شاپور شود:

چو طایر بیامد برهنه سرش بدید ان سر تاجور دخترش
بدانست کان جادوی کار اوست بدو بد رسیدن ز بازار اوست
چنین گفت کای شاه آزاد مرد نگه کن که فرزند با من چه کرد
(همان: ۱۶۷)

۴-۶. خسرو پرویز پسر هرمزد

هرمزد پادشاه ایران زمین بود اما سعایت بدخواهان بین او و پسرش خسرو پرویز فاصله می‌افکند. خسرو توسط حاجب مطلع می‌شود و فوراً از دست پدر فرار می‌کند:

چو بشنید خسرو که شاه جهان همی کشتن او سگالد نهان
شب تیره از طیسفون درکشید تو گفתי که گشت از جهان ناپدید
(همان، ج ۵، ۱۳۶۵:۵۰۷۵)

خسرو که پس از برکناری پدر از سلطنت به پایتخت برمی‌گردد با کور کردن و مرگ موافقت می‌کند:

نهادند بر چشم روشنش داغ بمرد آن چراغ دو نرگس به باغ
پسر برنشست از بر تخت اوی به پای اندر آمد سر بخت اوی
(همان: ۸۵)

همچنین کریستن سن می‌نویسد: «از شهریاران معروف ساسانی، معروف است که خسرو پرویز با قتل پدرش

هرمز موافقت کرد، تا پادشاهی خود او مسجل شود» (ذبیح نیا عمران و اکبری، ۱۳۹۲:۳۵۴).

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به مبانی نظری تحقیق و نیز با توجه به تجزیه و تحلیل اساطیر که مبتنی بر روش تحلیل نشانه‌شناختی انجام گرفت، به طور خلاصه نتایج ذیل حاصل شده است:

در اساطیر ایرانی، شاهد بازنمایی و تصویرپردازی از این نوع کنترل زبانی زنان هستیم که براساس این نوع بازنمایی، مردان، به‌ویژه مردان قدرتمندتر، همچون «رستم» یا پدران خانواده‌های محوری تصویر شده در اساطیر (که در آن سه خانواده محوری وجود دارند) در مرادوات زبانی، جانب برتر را در اختیار دارند تا بتوانند برای تأمین خواست‌ها و منافعشان، زنان را به انقیاد و اطاعت در آورند. در گفت‌وگوها این مردان اجازه ورود زنان به تصمیم‌گیری‌ها را نمی‌دهند و این‌گونه القا می‌شود که حل و فصل مسائل مهم زندگی از عهده مردان بر می‌آید و زنان به دلیل جنس ضعیفشان توانایی و قدرت لازم برای ورود به مسائل و موضوعات مهم را ندارند. مردان، به جای زنان، نیک و بد زندگی آن‌ها را تشخیص می‌دهند و به جای آن‌ها تصمیم می‌گیرند. زنان اجازه مخالفت کردن با تصمیمات مهمی را که از جانب مردان در مورد زندگی و سرنوشت آن‌ها گرفته می‌شود، ندارند. در اساطیر ایرانی، عملاً با دو طبقه زبانی مواجهیم؛ طبقه زبانی صاحب قدرت و سلطه که مردان هستند و طبقه زبانی ضعیف و تحت قدرت و سلطه که زنان هستند. اقتدارگرایی و استبداد و مردسالاری در برابر استضعاف و انفعال زن باعث شده است که زن این امکان و اجازه را نداشته باشد که در برابر اراده‌ای که موجب به استضعاف کشیده شدن او شده است، مقاومت کند. این موضوع پیوسته در گفت‌وگوها و زبان رایج بین زنان و مردان، به‌ویژه دختران و پدرانشان، یا زنان و همسرانشان به چشم می‌خورد. در حالی که به شدت ترس از پدر و اطاعت از گفتار و فرمان او در اساطیر بارز است، نقش مادر و جایگاه زبانی او بسیار در سطح پایین‌تری قرار دارد. او در حضور مرد یا پدر کمتر سخن می‌گوید. یا چشم به دهان او دارد و دائم به نظر همسرش ارجاع می‌دهد. در این بازنمایی از زنان، زبان پدر، مرد و پسر در جایگاه فرادست است و در برابر، زبان زن، مادر و دختران در جایگاه فرودست، دنباله‌رو و وابسته به مردان است. در این تصویر از زنان، زنان قدرت‌اندیشیدن و تصمیم‌گیری در مسائل مهم زندگی را ندارند و صرفاً می‌توانند در امور جاری منزل اظهار نظر و تصمیم‌گیری کنند. این بازنمایی مبتنی بر ایدئولوژی و گفتمان مردسالاری در جامعه است که در آن زن وابسته به مرد است و باید به او تکیه کند و در هر شرایطی، حتی با وجود اختلاف و تنش فراوان، باید در کنار او بماند. فرزندآوری یکی از وظایف و کارکردهای اساسی زن است و عدم توفیق او در این زمینه به جایگاهش آسیب می‌رساند. بر اساس تصویرپردازی انجام‌گرفته از جلوه‌های بارز این گفتمان در اساطیر ایرانی، در این گفتمان نگاه فرادستانه به زن کمتر به چشم می‌خورد اما مذموم نیست، زیرا زنان شأنی

دون و پایین‌تر دارند. پدر به صرف پدر بودن می‌تواند فرزندان را بازخواست کند و به‌طور مشخص، مردان در جایگاه قدرتمندتر و زنان در جایگاه ضعیف‌تر این اکوسیستم‌اند. بر مبنای تصویر پرداخته‌شده از تعاملات زبانی زنان و مردان، در موارد متعدد و گوناگون مردان با استفاده از کلمات و واژگان نشان‌دار زنان را در موقعیت ضعیف و پست قرار می‌دهند. همچنین، مردان در حضور زنان با مخاطب قرار ندادن زنان و واسطه‌کردن دیگران (مردان) برای برقراری ارتباط با آن‌ها، حضور زن را نادیده انگاشته و آن‌ها را شایسته هم‌نشینی و هم‌کلامی با مردان ندانسته‌اند که این مورد نیز از مصادیق جنسیت‌زدگی در مراودات زبانی بوده است.



کتابنامه

- احمدی، بابک. (۱۳۹۱). از نشانه‌های تصویری تا متن به‌سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری. تهران: مرکز. استریناتی، دومینیک. (۱۳۸۴). نظریه‌های فرهنگ‌عامه. ترجمه ثریا پاک‌نظر. تهران: گام‌نو.
- انقطاع، ناصر. (۱۳۹۱). در ژرفای واژه‌ها. تهران: فردوس.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۲). دیوان اشعار ملک‌الشعراى بهار. تهران: آزاد مهر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان اشعار ملک‌الشعراى بهار. تهران: نگاه
- پاک‌نهاد جبروتی، مریم. (۱۳۸۱). فرادستی و فرودستی در زبان. تهران: گام‌نو.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۶). مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۵). دیوان. تصحیح میر جلال‌الدین کزازی. تهران: سعدي
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۸). دیوان. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار
- سجودی، فرزاد. (۱۳۹۰). نشانه‌شناسی کاربردى. تهران: علم.
- سروی زرگر، محمد. (۱۳۷۸). بررسی بازنمایی ایران در سنیماى هالیوود: نشانه‌رشد جنسیت‌شناسی و تحلیل گفتمان انتقادی هفت فیلم مرتبط با ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد ارتباطات. تهران: دانشگاه صداوسیما.
- سفیری، خدیجه. (۱۳۸۷). روش تحقیق کیفی. تهران: پویش.
- سمرقندی، سوزنی. (۱۳۳۸). دیوان. تصحیح ناصرالدین‌شاه حسینی. تهران: امیرکبیر
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۸). حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). دیوان. تصحیح تقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانه سنایی
- فراهانی، ادیب‌الممالک. (۱۳۱۲). دیوان. تصحیح وحید دستگردی. تهران: ارمغان
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۵). شاهنامه. تصحیح محمد رمضان‌نایی. تهران: کلاله خاور
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). اتابکی، پرویز، شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- قائمی، میرزا حبیب‌الله شیرازی. (۱۳۳۶). دیوان حکیم قائمی. به تصحیح: محمدجعفر محجوب، تهران: امیرکبیر
- کولومبوگ، سوزان. (۱۳۸۷). رشد جنسیت. ترجمه مه‌رناز شهرآرای. تهران: ققنوس، چ ۲.
- محمدی اصل، عباس. (۱۳۸۹). جنسیت و زبان‌شناسی اجتماعی. تهران: گل‌آذین.
- مدرسی، یحیی. (۱۳۶۸). درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۵). کلیات دیوان شمس. تصحیح بدیع‌الزمان فروزان فر. تهران: نشر راد

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۴). «بررسی محتوایی و حرفه‌ای مطالب هفت خبرگزاری غیردولتی». فصل‌نامه رسانه. ش ۶۳. صص ۱۶۴-۱۲۳.

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۷). رسانه‌ها و بازتابی. تهران: مرکز مطالعات و توسعه رسانه‌ها

مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۹). نظریه‌های رسانه، اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی. تهران: همشهری.

نادرپور؛ نادر. (۱۳۷۸). خون و خاکستر. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.

نجم‌عراقی، منیژه. (۱۳۸۹). زن و ادبیات: سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنان. تهران: چشمه.

نسفی، سیدای. (۱۳۸۲). دیوان. مصصح حسن رهبر. تهران: المهدی.

اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۹۴). دانشنامه‌ی مزديسنا. تهران: مرکز.

Thomas, Linda and Wareing, Shan, Singh, Ishtal; Stilwell Peccei, Jean; Thornborrow, Jones, Jason (2004). *Language, Society and Power*. London and New York, Routledge.

